

# شرح رسالہ حقوق

(قسمت سوم)

حضرت آقای حاج دکتور نور علی تابانده (مجنوب علیشاه)

چلم

# فهرست

شرح رساله حقوق حضرت سجاد علیه السلام (قسمت سوم)

(جزوه پنجم)

عنوان

صفحه

حقّ فرزند ..... ۸

بیعت یعنی معامله، بیعت نحوه‌ی رابطه بین انسان‌هاست ولی خداوند سطح خودش را پایین آورده تا با بشر و در واقع با بنده‌ی خودش صحبت کند/ حقّ ولد این است که بدانی آن جزئی از توست، خیرش و شرّش در دنیا و آخرت برای تو اثر دارد/ حقوقی که فرزند نسبت به پدر و مادر دارد/ انتخاب اسم خوب برای طفلی که به دنیا می‌آید/ تربیت فرزند، با سواد شدن و آمادگی برای ازدواج/ رعایت اعتدال در همه کارها و توجه به تربیت فرزند که نه خیلی بچه را باید آزاد گذاشت و نه خیلی باید سختگیری کرد

### حقّ برادر ..... ۱۶

برادرتان مثل دست‌تان است و موجب عزّت و قوّت شماست / لغت برادر به معنی نزدیک‌ترین شخص گفته شده است چون پدر و مادر که برتری دارند و باید احترامشان کرد / هاییل و قایل / حضرت یوسف و برادران آن حضرت / بالاتر از این برادری نسبی و ظاهری، برادری است که پدر معنوی برقرار کند / برادری پیغمبر ﷺ و علی ﷺ / اهمّیت لغت برادر / اگر اطاعت امر الهی کنند یعنی اگر مسلمان باشند همه با هم برادرند

### حقّ نیکی‌کننده ..... ۲۳

شکرگزاری و تشکر؛ اولین حقّی که بطور طبیعی در مورد نیکی‌کننده هست / کار خوبی را که کسی کرده است مرتباً یادآوری کنی و فراموش نکنی / دستورالعمل خوبی کردن، احسان را بیشتر می‌کند و بیشتر نشان می‌دهد پس باید همواره او را با خلوص نیّت دعا کنی / نظم اجتماع و تشویق دیگران برای آنکه جامعه و روابط افراد جامعه رو به سوی خوبی برود / رعایت ادب در هر چیزی واجب است / در مورد خوبی نمی‌توانید بگویید این شخص خوبی‌اش برای خدا نیست / اگر امکان داشت و برایت فراهم شد محبّت را به نوعی شبیه محبّت نیکی‌کننده جبران کن / خلوص نیّت در درجه اول اهمّیت قرار دارد

### حقّ امام جماعت ..... ۲۹

عدالت اولین شرط برای کسی که به او اقتدا می‌کنی / اهمّیت شهادت و تشخیص / برای امام جماعت بودن و برای مؤذن بودن نباید مزد بگیرد / راجع به نماز و روزه‌ی استیجاری / ثواب داشتن و مهم بودن نماز

جماعت / خداوند برای نماز جماعت فضیلت بیشتری از نماز فردای قرار داده است / نماز جمعه / هماهنگی و اتفاق مسلمین مهم‌تر از تصمیمی است که می‌گیرند / شرایط نماز جماعت / امر خدا را مهم بدانیم ولو امر بسیار جزئی / خواندن حمد و سوره از طرف امام و ساکت بودن مأمونین و مسأله‌ی وحدت مجموعه ارادتمندان و شیعیان / امام جماعت با خواندن حمد و سوره از طرف سایرین با خداوند حرف می‌زند بنابراین آن شخص، حقّی به گردن ما دارد / بعضی‌ها به قرائت امام جماعت خیلی اهمّیت می‌دهند / مسؤولیت نماز شما به گردن امام جماعت است

**حقّ همنشین** ..... ۴۸

شرایط معاشرت و همنشین / علائم مؤمن / باید برای همنشینی، مؤمن را انتخاب کرد / اثر معاشرت و سگ اصحاب کهف / هرگز خوبی‌های مردم را فراموش نکن، بدی‌هایشان را فراموش کن و برای خودت بالعکس / مقدم بر رعایت حقّ همنشینی، انتخاب جلیس است

**حقّ همسایه** ..... ۵۳

وقتی خداوند می‌فرماید: باش! پس هست، یعنی خودش اسباب را فراهم می‌کند / تغییرات دل و حال به امر خداست و خداوند وقتی این کار را می‌کند که لااقل اوامر او را در هر زمینه اجرا کنیم / به همسایه محبّت و مهربانی کنی تا آن وقت جامعه‌تان منظم شود / خداوند جامعه‌ای مملو از مهر و محبّت را برای مسلمین قرار داده است / همسایه را در حال غیبت و در حال شهود حفظش کن و وقتی با او مواجهی اکرام و محبّت کن / زندگی فعلی آپارتمان‌نشینی و نشناختن همسایه‌ها و دوری مردم یک جامعه از یکدیگر

## حقّ همراه ..... ۵۸

صاحب در عربی به معنای کسی است که همراه با کسی بوده و او را همراهی می‌کند/ اهمّیت هم‌صحبتی خیلی زیاد است/ انسان تا تجانسی نداشته باشد، نمی‌تواند با کسی همراه باشد/ شیعه به صرف صحابی بودن پیغمبر اعتماد نمی‌کند/ حقّ همراهت این است که او را با تفضّل، با کمک، بزرگواری و کرم و انصاف مصاحبت کنی/ مؤمن انصاف بدهد و انصاف نخواهد

## حقّ شریک ..... ۶۳

شرایط شریک گرفتن و شراکت خیلی مشکل است/ خداوند اجر به شراکتی می‌دهد که دو نفر معنأً یک وجود شده باشند/ اگر تعهداتی، قراردادی برای مدّتی دارید، حتماً بنویسید/ اگر شرکایی دو نفر یا چند نفر قراردادی را نویسند و بعد در این قرارداد دچار گرفتاری شوند، خدا دعایشان را قبول نمی‌کند/ شرکت بین دو یا چند نفر مانند تمرینی است تا مؤمنین به وحدت نزدیک شوند/ در مقابل زحماتی که شراکت دارد، اجر هم دارد. از لحاظ ظاهری هم حُسنش این است که هر کدام یک قسمت کار را می‌گیرند

## حقّ مال ..... ۶۸

باید سعی کنی مال را از راهی به دست آوری که حلال است و در راهی خرج کنی که رو به خداوند است/ خداوند فرموده است انفاق کنید ولی نفرموده است که به دور بریزید / در قرآن می‌فرماید: اموالتان را به دست سفیه ندهید/ سفیه کسی است که خودش نمی‌تواند اموالش را اداره کند که قیّم تعیین می‌شود/ زکات به معنی پاک کردن/ باید مال

را راكد نگذاريم/ فرق تبذير با اسراف/ اسراف و تبذير و اينكه مال را از راه حلال به دست نياورد، موجب مي‌شود مال از دستش برود، به اين طريق مال هم حَقّش را مي‌گيرد

فهرست جزوات قبل.....۷۳

\* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات فقري بيان مي‌فرمايند و امكان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمي‌باشد، لطفاً مطالب اين جزوات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرماييد.

\* خواهشمند است به منظور دسترسي هر چه بيشتر علاقه‌مندان بخصوص فقرا و ساير مؤمنين به مطالب اين جزوه، در صورتيكه بيشتر از يك جلد موجود داريد، لطف نموده به سايرين هديه نماييد.

\* با توجه به آنکه سفارشات درخواستي مشتركين، در کوتاه‌ترين زمان ممكن تقديم خواهد شد، به جاي تكثر اين جزوه، جهت اعلام سفارش و آشنائي با نحوه اشتراك با شماره ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرماييد.

\* متن بيانات را مي‌توانيد در سايت اينترنتي WWW.JOZVEH121.COM نيز مطالعه بفرماييد.

## حق فرزندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَأَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْكَ وَمُضَافٌ  
إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِحَيْرِهِ وَشَرِّهِ وَأَنْتَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَيْتَهُ بِهِ مِنْ حُسْنِ  
الْأَدَبِ وَالِدَلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمُعُونَةِ لَهُ عَلَى طَاعَتِهِ فَأَعْمَلْ فِي  
أَمْرِهِ عَمَلٌ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ مُثَابٌ عَلَى الْإِحْسَانِ إِلَيْهِ مُعَاقِبٌ عَلَى الْإِسَاءَةِ  
إِلَيْهِ.<sup>۲</sup>

در هر جا که روابط بین افراد بشر وجود دارد - دو نفر یا چند نفر - اگر یکی حقی دارد، مسلماً دیگری در مقابلش وظیفه دارد. این امر در امور دنیایی برای همه کاملاً روشن و بدیهی است. اگر کسی حق مالکیت دارد، دیگران وظیفه‌ی احترام به مالکیت دارند. اگر کسی حق حیات دارد، دیگران به رعایت حق حیات او موظفند؛ یعنی نباید از حیات محرومش کنند و همینطور سایر حقوق.

البته حقوقی هست که در این کتاب هم ذکر شده؛ مثلاً حق نماز، حق روزه و حق حج که اینها روابطش طرفی ندارد، چرا؟ چون یک طرف رابطه، خداوند است، چون این وظایف را باید قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ انجام بدهد. ولی برای خداوند وظیفه تعیین نمی‌کند. هر کاری که

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۵/۲۶ ه. ش.

۲. /مالی صدوق، شیخ صدوق، ج ۵، بیروت، علمی، ۱۴۰۰ ق، ص ۳۷۱.

خداوند اراده کرده، همان وظیفه‌اش است، خودش وظیفه‌اش است. البته بسیاری وظایف را خودش فرموده است: *سَبَقْتُ رَحْمَتِي غَضِي*<sup>۱</sup>، رحمت من بر غضب من برتری دارد، پیشی دارد، حالا پیشی در زبان یا... این وظیفه‌ای است که خودش برای خودش مقرر فرموده. دیدیم در آنجا هم، در آن موارد هم وقتی فرمودند *حقّ صلاة*؛ یعنی نماز *حقّاً* چگونه باید باشد تا اسمش نماز بشود، منظور این است.

ولی وقتی که روابط بین انسان‌ها، بین دو انسان باشد، کسی که حق دارد، طرف مقابلش وظیفه دارد. وقتی می‌گوییم *حقّ پدر و حقّ مادر*، *حقّ ابوبین*، یعنی یک فرزند حتماً وجود دارد؛ *والّا* اسمش پدر نمی‌شود. پس دو نفر وجود دارند. وقتی می‌گوییم *حقّ مادر*، حتماً فرزندی وجود دارد؛ برای اینکه در غیر آن صورت مادر نمی‌شود. در این صورت برای طرف مقابل هم وظیفه‌ای تعیین می‌شود که *حقّ پدر و حقّ مادر* را رعایت کند. ولی در عوض برای خود او هم *حقّی* تعیین می‌شود؛ یعنی در مقابل خداوند او را موظف به احترام پدر و مادر کرده و وظایف و *حقّی* هم به او داده است. این امر را *حتّی* خداوند برای اینکه برای ما روشن بشود، در مسأله‌ی بیعت هم رعایت کرده است. بیعت یعنی معامله؛ بیعت نحوه‌ی رابطه بین انسان‌هاست. ولی خداوند سطح خودش را پایین آورده تا با بشر - در واقع با بنده‌ی خودش - حرف



بزند. در این صورت وقتی می‌فرماید که جان و مالتان را می‌خرم، نمی‌فرماید که آنها را خودم دادم، ولی ما می‌دانیم که خودش داده؛ وقتی می‌خواهد به ما بگوید جان و مالی را که خودش داده، در راه من مصرف کنید، نمی‌فرماید که همینطوری بروید مصرف کنید، مال من است. می‌فرماید: جان و مالتان را از شما می‌خرم؛ یعنی در مقابل این جان و مال، یک چیزی می‌دهد. این امر نشان‌دهنده‌ی این است که در روابط ما انسان‌ها حتماً باید حق دیگران را رعایت کنیم و هر وقت از جانب هر کسی، حقی، محبتی دیدیم، باید جبران‌ش هم بکنیم.

می‌گوید: حقّ ولد این است که بدانی آن جزئی از توست، به وجود آمده و به تو منسوب و به تو اضافه شده است. خیرش و شرّش در دنیا و آخرت برای تو اثر دارد. البته این با آیات دیگر قرآن که *أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى*<sup>۱</sup>، منافاتی ندارد. برای این است که در آنجا می‌فرماید: دیگری را عوض تو مجازات نمی‌کنیم. ولی فرزند که در اینجا فرموده است، آن را به عنوان دیگری فرموده است. اوّل فرموده است که جزئی از تو است؛ یعنی اگر بدی بکند، کار خطا بکند، می‌گویند تو کردی، به اسم تو تمام می‌شود و کار خیر هم بکند به اسم خودت تمام می‌شود.

بعد از این، حقوقی که فرزند نسبت به پدر و مادر دارد و در تمام

مسیر زندگی اش هست را بیان می‌فرماید. اول حقی که دارد، شروع وجودش است؛ یعنی از وقتی نطفه انعقاد پیدا می‌کند. البته تا مدتی مستقل نیست، جزء وجود مادر است، بعد وجود مستقلی می‌شود؛ اما به هر جهت اتصالش با پدر، اتصال معنوی و ارتباطش با مادر که هم معنوی و هم جسمانی است. پس اول وظیفه‌ای که تو داری، این است که خداوند تو را هم در اینجا خالق آفریده است. خداوند می‌فرماید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ<sup>۱</sup>، انسان را در بهترین وضعی، بهترین موقعیتی آفریدیم. ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ.<sup>۲</sup> جای دیگر هم می‌فرماید: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ<sup>۳</sup>، یعنی خداوند زیباترین و شایسته‌ترین خالق‌هاست. معلوم می‌شود خالق‌های دیگری هم در نظر دارد که اولش همین پدر و مادرند. یعنی پدر و مادر جنبه‌ی خالق دارند؛ خالقی که همین خالق بودنشان هم مخلوق خداست. به هر جهت این خالق به قولی خالق دست دوم است و به همین دلیل هم شاید در قرآن هر جا اسمی از پدر و مادر آورده شده، دنباله‌ی اسمی است که از خداوند آورده شده: اِنْ اَشْكُرْ لِي وَاِلٰىكَ<sup>۴</sup>، و بیشتر جاها همینطور است که آنها را هم به نحوی خالق حساب می‌کند. اما برای خالق کلی، برای خداوند

۱. سوره تین، آیه ۴.

۲. سوره تین، آیه ۵.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۴. سوره لقمان، آیه ۱۴.

که أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ است که ما نمی‌توانیم وظیفه معین کنیم، ولی خودش وظایفی معین کرده و بعد به خالق‌های دسته دوم - پدر و مادر - فرموده است: برای اینکه خلقت شما - که دارید موجودی را خلق می‌کنید - صحیح و درست باشد و تا آخر مدیون شما باشد، این چیزها را رعایت بکنید که بعضی از این دستورات به صورت احکام شرعی درآمده است و همچنین به صورت گفتار بسیاری از زیست‌شناسان و فلاسفه و آنهایی که در این قسمت‌ها تحقیق می‌کنند بیان شده است. پس اوّل وظیفه‌ی پدر و مادر نسبت به فرزند - فرزندى که هنوز وجود مستقل ندارد و نطفه است - این است که آن شرایطی را که خداوند أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، فرموده است، در موقع شروع خلقت رعایت بشود.

حقّ دوّمی که فرزند دارد، حقّی است که غذا از مادر می‌گیرد؛ برای اینکه جنین غذای جداگانه، دهان جداگانه ندارد. مادر که غذا می‌خورد، مواد اصلی غذایی در خون جمع می‌شود و گردش می‌کند و به بدن می‌رساند و همان خونی که غذا به بدن می‌رساند، همان خون گردش می‌کند و به این جنین هم، یعنی به این انسان بالقوه، انسانی که هنوز وجود مستقل ندارد، هم می‌رساند. بنابراین همانطوری که خود ما انسان‌ها، انسان‌های مستقل، وظایفی داریم، مثلاً چطورى غذا بخوریم، تمام چیزهایی که وجود ما را می‌سازد، آن هم چنین وظایفی

دارد؛ منتها خودش مستقل نیست که چنین وظایفی را انجام بدهد؛ این وظایف، بار بر مادر است. این است که در بسیاری از کتب مربوطه دیده‌اید و مرحوم آقای سلطان‌علیشاه هم درباره‌ی مرحوم شیخ مرتضی انصاری گفته‌اند که مادر شیخ مرتضی انصاری گفته بود که هر وقت می‌خواستم شیر به بچه بدهم، وضو می‌گرفتم، نماز می‌خواندم. پس این وظایف برای مادر دو جنبه پیدا می‌کند. هم وظیفه‌ی خودش است، هم وظیفه‌ی آن طفل است. بعد هم که به دنیا آمد، اولین وظیفه این است که برایش اسم انتخاب کنند. فرموده‌اند: اسم را باید طوری انتخاب کنید که اسم خوبی باشد که وقتی صدایش می‌زنید آن اسم برایتان محبوب باشد. اما محبوب که باشد؟ آن دیگر بستگی به سلیقه‌ی پدر و مادر دارد که بارها درباره‌اش صحبت شده است. ابن بطوطه در سفرنامه‌اش که به نام *رحله ابن بطوطه* مشهور است، می‌گوید که به شام به منزلی رفتم و بعد در کوچه و بازار که می‌رفتم می‌دیدم اصلاً اسامی اهل بیت وجود ندارد؛ یعنی هیچکس اسم علی، فاطمه، حسن، حسین و اینها را روی بچه‌هایش نگذاشته است. تعجب کردم! از صاحبخانه پرسیدم: چرا؟ گفت: برای اینکه اسم خوب می‌خواهند بگذارند؛ چرا اینطور اسم‌هایی که شما می‌گویید و مردم از آنها ناراحتند، بگذارند؟ اسم‌های خوب می‌گذارند. معاویه؛ یزید؛ هشام؛ اسم خوب از نظر او اینها بود. بعد در جایی دیگر قرینه‌ی

این مطلب می‌گوید. منزل دیگری - همان سال یا سفر دیگری - دیدم فرزنداناش را به نام علی، فاطمه، حسن، حسین و اهل بیت گذاشته است. تعجب کردم! خیال کردم شیعه است. از او پرسیدم: چرا این اسم‌ها را گذاشتی؟ گفت: برای این است که هر پدري گاهي نسبت به فرزنداناش عصبانی می‌شود و مثلاً او را صدا می‌زند و با او دعوا می‌کند و فحش می‌دهد! من دیدم اگر بخواهم به بچه‌هایم فحش بدهم، باید اسم‌هایی برایشان بگذارم که با دل راحت فحش بدهم. پس معاویه، یزید، مروان و اینها نگذاشتم.

اینجا یا به سلیقه‌ی ماست که این کتاب را می‌خوانیم و دستور را می‌دهیم یا به سلیقه‌ی آن اشخاص. البته در اینجا سلیقه‌ی ما منطبق با اراده‌ی الهی است؛ بنابراین ما این را اجرا می‌کنیم و تشخیص می‌دهیم.

بعد از آن در تربیتش می‌فرماید؛ از پیغمبر هم نقل شده که یکی از حقوق ولد، این است که نوشتن یادش بدهد، باسواد باشد و یکی اینکه وقتی به بلوغ رسید، وقتی آمادگی پیدا کرد، برایش بستر ازدواج را فراهم کند. در مورد سواد، بیشتر توجه بکنیم. در دورانی این را گفتند و پیغمبر هم فرمودند که شاید در تمام مکه هفت یا هشت نفر بیشتر باسواد نبودند، ولی پیغمبر آن را فرمود؛ چنانکه در یکی از جنگ‌ها فرمود که هر یک از اسرا - که از رجال مکه بودند، من جمله

عباس عموی خود حضرت - به هفت نفر از مسلمان‌ها سواد خواندن و نوشتن یاد بدهد، آزاد می‌شود. منظور اینکه این وظایف را این قدر اهمیت می‌دادند.

می‌فرمایند که باید طوری با اینها عمل کنی، که احساس کنی اگر به فرزندت خوبی کردی، خداوند به تو اجر می‌دهد و اگر بدی کردی، خداوند مکافات می‌کند؛ یعنی بدانی که این فرزند - غالباً منظور فرزند چه کوچک و چه بزرگ است - تحت سیطره‌ی پدر و مادر است. البته اینجا اشتباهات فراوانی می‌شود. بعضی‌ها می‌گویند: باید بچه را آزاد بگذارند هر کار که می‌خواهد بکند؛ حالا هم چنین رسم شده است. بعضی‌ها هم خیلی سختگیری می‌کنند و هیچکدامش درست نیست. در همه کار رعایت اعتدال باید باشد. ولی بطور کلی باید توجه به تربیت فرزند را داشته باشند - ان شاء الله.

حق برادر<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَأَمَّا حَقُّ أَخِيكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ يَدُوكَ وَعِزُّكَ  
وَقُوَّتُكَ فَلَا تَتَّخِذْهُ سِلَاحًا عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَا عَدُوًّا لِلظُّلْمِ لِخَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَدْعُ  
نُصْرَتَهُ عَلَى عَدُوِّهِ وَالنَّصِيحَةَ لَهُ فَإِنَّ اطَّاعَ اللَّهَ وَإِلَّا فَلْيَكُنِ اللَّهُ أَكْرَمَ  
عَلَيْكَ مِنْهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.<sup>۲</sup>

حضرت سجاد علیه السلام در این رساله حقوق طبقات مختلف و روابط  
مختلف را تعیین فرموده‌اند. در فرمایشات ائمه اگر دقت کنیم هم  
دنیايمان را آباد می‌کند هم آخرتمان را. کما اینکه خود آنها هم همینطور  
بودند، ما امیدواریم که در ذیل سایه‌ی آنها باشیم. البته دنیایی هم که  
ما می‌گوییم آنها نمی‌خواستند. علی علیه السلام که رأس همه‌ی ائمه علیهم السلام بود،  
فرمود: بروید یکی دیگر را خلیفه کنید، من هم به او مشاوره می‌دهم؛  
آن بزرگوار خلافت را رد می‌کرد. اینها از خدا می‌خواستند که چنین  
وظیفه‌ی سنگینی به گردنشان نگذارد. ولی مع‌ذلک انجام وظیفه‌ای که  
خودشان می‌فرمودند از طرف خدا به آنها محوّل شده را به بهترین نحو  
انجام می‌دادند؛ این است که از همه جهت – هم از جهت مسائل  
معنوی و هم از جهت مسائل معاشرتی و دنیایی – به آن پرداختند.

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۶/۲ ه. ش.

۲. امالی صدوق، ص ۳۷۱.

اما در این قسمت، حضرت می‌فرمایند که حق برادرت این است که بدانی برادرتان مثل دست‌تان است و موجب عزت و قوت شماست. در این کلمه‌ی «بدانی»، اگر خیلی به قشر و ظاهر عبارت بچسبیم، کسی می‌تواند بگوید: بله، ما می‌دانیم؛ ولی مع‌ذلک ممکن است هزار ظلم و ستم به برادرمان بکنیم. این دانستن نیست؛ دانستن یعنی علم جزء وجودت بشود. همان دانستنی که بعضی از فلاسفه، که اولین‌شان سقراط بود، می‌گفتند که مجرم و گناهکار از جهل جرم و گناه می‌کند؛ اگر علم داشته باشد، چنین نمی‌کند. ولی چه علمی؟ نه این علمی که در کتاب بخواند؛ علم یعنی ببیند، از علم الیقین بگذرد و به حق الیقین برسد. ببیند که گناه چه عواقبی دارد، در این صورت می‌شود گفت که می‌داند. و الاً اگر بداند که کاری بد است ولی مع‌ذلک بکند، این آن دانستن حقیقی نیست. البته خودِ حضرت هم به دنباله‌ی این مطلب، توضیحی فرموده‌اند در اینکه دانستن در واقع معنی‌اش چیست. بنابراین، فرمودند که برادرت را به منزله‌ی اسلحه‌ی خود برای معصیت خدا قرار نده؛ یعنی در معصیت خدا از او کمک‌نگیر و او را وسیله قرار نده. اگر از او بخواهی که مثلاً ملکی را از دیگری غصب کند یا به دیگری که دشمن توست، ظلم کند، این کار صحیح نیست. و در مقابل هم در جهت مخالفین، اگر او دشمنی داشت و با دشمن در جدال بود درست نیست که به آن دشمن کمک کنی و او را باید نصیحت کنی. این



توضیح همان بیانی است که اوّل فرمودند و آن اینکه بدانی که نحوه‌ی ارتباط با برادر چیست.

لغت برادر و اصطلاح برادر از وقتی که بشر به یاد می‌آورد که به صورت خانوادگی زندگی می‌کرده؛ یعنی پدر و مادر و فرزندان همه با هم زندگی می‌کردند، به معنی نزدیک‌ترین شخص گفته شده است. البته اصطلاح پدر یا مادر هم در مواردی به این منظور گفته شده است، منتها اصطلاح پدر یا مادر جنبه‌ی قبول برتری دارد و قبول اینکه طاقچه بالا هستند و باید احترامشان کرد. ولی برادر را همسطح و همردیف گرفته‌اند و این است که این اصطلاح برای برادر متداول شده است. در قرآن هم برادر به معانی مختلفی استعمال شده است.

اولین برادرانی که در قرآن ذکر شده، هابیل و قابیل است که می‌فرمایند: **وَإِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ<sup>۱</sup>**، ولی این را به همین قدر بیان کرده و از آن رد شدند؛ برای اینکه این استثناست. بعد برادران یوسف است که در قرآن فرمودند: برادران یوسف نیت قتل یوسف را نداشتند، در واقع می‌گفتند: چرا پدر به ما توجه ندارد و به یوسف بیشتر از همه توجه دارد؟ بعد هم که آستی

کردند، برادران معذرت‌خواهی کردند. یوسف گفت: من همان روز اول اصلاً از شما گذشتم، من از شما به دل نگرفته بودم؛ که بعضی اخبار هست که - صحّت یا سقمش را نمی‌دانم و به علمای محقق مسأله‌ی اخبار و مورخین مربوط است - که می‌گویند هر دوازده فرزند حضرت یعقوب به مقام نبوت رسیدند و نبوت در خاندان یهودا جمع شد. چرا در خاندان یوسف جمع نشد؟ برای اینکه یوسف در احترام به پدر کوتاهی کرد که فعلاً توضیحی نمی‌دهم.

یهودا کسی بود که پیشنهاد کرد کشتن یوسف خوب نیست و او را در چاه بیندازید که دیگران بیایند او را ببرند که داستانش را می‌دانید. در آنجا هم برادر به معنای همین عزّت و قوّت حضرت یوسف ذکر شده است. مادامی که حضرت یوسف زنده بود و بعد هم همین برادران زنده بودند، بنی‌اسرائیل در مصر خیلی محترم زندگی می‌کردند؛ برای اینکه اینها با هم متحد بودند. بعد از آن قضیه‌ای که انجام شد و معذرت‌خواهی که از برادر کردند او گفت از همان اول چون می‌دانستم از شما گذشت کردم، به دل نگرفتم. برای اینکه در همان وقتی که یوسف در چاه بود، فرشته‌ای از جانب خدا آمد به حضرت گفت که نگران و ناراحت نباش! یک روزی خواهد شد که تو خودت به اینها بگویی که چه اشتباهی کردند؛ و همینطور هم شد. بعد نبوت به پیغمبر ما رسید. پیغمبر از یکی از جنگ‌ها که برگشت، بین مسلمان‌ها اخوت و

برادری برقرار کرد. البته برادری به معنایی که ما می‌گوییم که نَسَبی است، نه؛ بالاتر از این برادری، برادری‌ای است که پدر معنوی برقرار کند و آن برادری را پیغمبر برقرار کرد. خود پیغمبر جنبه‌ی اُبُوّت، پدری به امت داشت، ولی فرمود من به منزله‌ی پدر شما هستم، بلکه به علی علیه السلام گفت من و تو برادریم و این نکته‌ی خیلی جالبی است؛ در واقع به علی علیه السلام می‌گوید تو همسطح سایرین نیستی، همسطح من هستی و بعد هم برای اینکه به سایر مسلمین که برادر خوانده شدند، نخواست صریحاً بفرماید که من به منزله‌ی پدر شما هستم و از این قاعده‌ی برادرخواندگی کنارم. نه! فرمود برادر انتخاب کردم؛ یعنی در واقع نبوت و ولایت را به منزله‌ی دو برادری دانست که مظهر این برادری پیغمبر بود و علی، و اَلّا خود پیغمبر به منزله‌ی پدر اُمّت بود.

راجع به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: **مَلَّةٌ اَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمٌ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ**<sup>۱</sup>، مَلّت پدر شما ابراهیم است. ابراهیم، پدر عرب بود ولی پدر همه‌ی آنها نبود؛ چون اسلام برای تمام دنیاست. پیغمبر فرمود: اسلام برای تمام دنیاست. می‌شود گفت حضرت ابراهیم علیه السلام مثلاً پدر مَلّت‌های آفریقایی نبود، پدر جاهای دیگر نبود. ولی خداوند فرمود: ابراهیم را پدر شما مَلّت قرار دادم. اینجا جنبه‌ی معنوی دارد.

ابراهیم را پدر و همه‌ی مسلمین را با هم برادر قرار داد. در سوره‌ی حجرات است که: **وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ**<sup>۱</sup>، اگر هر کدام از گروه‌های مؤمنین از ستم دست برداشتند، بین آنها الفت بده چرا که همه‌ی مسلمین با هم برادرند. جای دیگر متنی که خدا می‌گذارد می‌فرماید که: **إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا**<sup>۲</sup>، شما در دم پرتگاه و با هم دشمن بودید. بعد خوابیدید، صبح خداوند شما را برادر کرد.

منظور اهمیت لغت برادر است، منتها اینجا این شرط را اضافه کرده‌اند: **فَإِنْ أَطَاعَ اللَّهَ**، اگر اطاعت امر الهی را کرده باشند؛ یعنی اگر مسلمان باشند، همه با هم برادرند اما اگر اطاعت نکرده باشند، حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید که خداوند در نزد شما باید گرامی‌تر از برادر باشد. در آیه‌ی دیگری پیغمبر خطاب به مشرکین و کفار مکه می‌فرماید که اگر اموالتان و زندگیتان نزد خودتان عزیزتر از امر خداست، پس با شما حرفی ندارم. در واقع این را شرط اخوت قرار دادند. برای آنکه در آن صورت همه‌ی قوت و عزتی که در مورد برادران

۱. سوره حجرات، آیه ۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

گفتیم، این قوّت و عزّت نزد خداوند است، اگر او اطاعت خداوند نکرد، شما جانب رعایت امر الهی را داشته باشید.

## حق نیکی کننده<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَأَمَّا حَقُّ ذِي الْمَعْرُوفِ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَشْكُرَهُ  
وَتَذَكَّرُ مَعْرُوفَهُ وَتَكْسِبُهُ الْمَقَالََةَ الْحَسَنَةَ وَتُحْلِصَ لَهُ الدُّعَاءَ فِيمَا بَيْنَكَ  
وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ كُنْتَ قَدْ شَكَرْتَهُ سِرًّا وَعَلَانِيَةً ثُمَّ إِنَّ  
قَدَرْتَ عَلَى مَكَافَاتِهِ يَوْمًا كَافَيْتَهُ.<sup>۲</sup>

مباحثی قبل از این مبحث در مورد رقیّت، بردگی، وظایف ارباب و وظایف بنده و غیره بود که چون تناسبی با وضع فعلی جوامع ندارد از آنها گذشتیم، راجع به اساس بردگی یکبار مطالبی گفته ایم، باز هم ان شاء الله بحث خواهد شد.

مبحث فعلی حق کسی است که به دیگری احسان می کند و نیکی می کند؛ البته این ظاهراً امر خیلی واضحی است ولی این مبحث هم پیش می آید که به قول مولوی می گوید که: اِتَّقِ مِنْ شَرِّ مَنْ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ<sup>۳</sup>، زنهار! بپرهیز از شر کسی که به او خدمت کردی. البته این موضوع شاید مصداق زیادی نداشته باشد ولی حضرت لازم دانستند حق آن کسی را که بر دیگری نیکی می کند، ذکر کنند. یک حق طبیعی که همه آن را احساس می کنند، شکرگزاری است. مقصود تشکر

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۶/۹ ه. ش.

۲. امالی صدوق، ص ۳۷۲.

۳. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، تهران، روزنه، ۱۳۸۶ ش، دفتر سوم، بیت ۲۶۳.

است و این حتی در مرادوات و مکالمات عادی هم کاملاً دیده می‌شود. بطور طبیعی و حتی غیرارادی وقتی کسی به دیگری کمکی می‌کند، طرف مقابل می‌گوید: متشکرم؛ یا حتی احوالش را می‌پرسد، چون احوالپرسی، احسان و محبتی به اوست، می‌گوید: متشکرم. این اولین حقی است که بطور طبیعی ما می‌بینیم. عبارت مشهوری است که مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْخَلْقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ، اگر کسی که مخلوقی را، یکی از بندگان خدا را که به او خدمت و محبتی کرده شکرش را نکند، چنین شخصی قادر به شکر خداوند نیست. کسی که این شکر را نکند، در واقع شکر خداوند را نکرده است. ظاهراً جهتش هم این است که هر احسانی، هر چیزی در واقع یک جانی به دیگری می‌دهد؛ حالا چه احسان‌های کوچک، چه بزرگ. کسی، دیگری را از مرگ نجات می‌دهد یا گرفتاری‌های دیگری را رفع می‌کند یا حتی محبت و احوالپرسی می‌کند، مقداری به او جان می‌دهد؛ یعنی حیات می‌دهد که از این احسان بهره می‌برد. این خودش یک نحوه‌ی خلق است برای اینکه آن جان اصلی را خداوند به همه‌ی ما داده است. مخلوق در ضمن اینکه مخلوق است، خودش خالق بعضی چیزها است. خالق خیر و شر؛ فرزند که می‌آورد، خودش یک نوع خلق است. کسی که این شکر را نکند، در مقابل خالق خودش - خالق اصلی - هم شکر نکرده است.

به علاوه، پیامبر ﷺ فرموده است که: «الْمَخْلُوقُ عِيَالُ اللَّهِ»،

همه‌ی بندگان، همه مخلوقات‌ی که خداوند آفریده، به منزله‌ی اعضای خانواده‌ی او هستند. چطور اگر به یک عضو کوچک خانواده‌ای کمکی بکنید، رئیس خانواده از شما متشکر می‌شود، حالا اگر به عکس، عضو خانواده‌ای، فرزند خانواده‌ای، به شما کمک کند، در این صورت اگر شکر نکنید، توهین به همه‌ی آن خانواده است. آن رئیس خانواده همانطوری که از شکر کردن رضایتش جلب می‌شود، از بی‌توجهی غضبش جلب می‌شود. به این دلایل وظایفی که شخص مقابل در برابر حق نیکی کننده دارد را در اینجا ذکر کردند.

فرموده‌اند: وظایفات این است که شکر او کنی و کار خوبی را که کرده است، مرتباً یادآوری کنی و فراموش نکنی. از آدابی که در علم اخلاق هم گفته‌اند این است که اگر کسی به تو خوبی کرد، هرگز فراموش نکنی و در نقطه‌ی مقابل اگر خودت به دیگری خوبی کردی، سعی کن فراموشش کنی.

اهمیت این دستورالعمل خوبی کردن، احسان را بیشتر می‌کند و بیشتر نشان می‌دهد؛ پس باید همواره او را با خلوص نیت دعا کنی. در اوقاتی که مختص خودت و خداست یعنی به هنگام نماز، دعا، اوراد نماز، حج و امثال اینها او را دعا کنی و این دعایت هم روی خلوص نیت باشد. برای اینکه آن شخص در آنجا حاضر نیست که شما دعا می‌کنید؛ فقط خودتان هستید و خداوند. در واقع این کار نشان‌دهنده‌ی



این است که در عمق قلبتان از احسانی که به شما شده، رضایت دارید و شکرگزاری. در این صورت می‌توان گفت که شکر نعمت و خدمتی که به شما شده است به صورت ظاهر و در معنا رعایت کردید.

در مسأله‌ی روابط بین افراد که غالباً موضوع رساله‌ی حقوق است، غیر از نظر بر نظم اجتماع، نوعی تشویق مورد نظر است که وقتی شما رعایت می‌کنید، دیگران هم به خوبی تشویق می‌شوند و جامعه اولاً رو به سمت خوبی می‌رود و بعد هم روابط افراد جامعه با هم به صورت خوبی درمی‌آید؛ که البته در دوستی‌ها، در مراودات و در اخلاق، آداب این است که هر انسانی، هر دوستی و هر آشنایی که به شما سلام کرد، جواب سلامش را بهتر و با مهربانی بدهید. ولی جنبه‌ی اخلاقی این است که از صمیم قلب او را دوست داشته باشید و اگر موجباتی هست که این دوست داشتن ممکن نیست، دلیلی ندارد که با او معاشر باشید، ولی بهر حال رعایت ادب در هر چیزی واجب است. در مورد خوبی هم نمی‌توانید بگویید که این شخص خوبی‌اش برای خدا نیست. به آن کسی که خوبی شده، فرقی نمی‌کند؛ چه این شخص از روی خلوص نیت و خداشناسی یا از روی محبت کاری کرده باشد، برای شما یکسان است.

مثالی در سطح خیلی کوچک می‌زنم. فرض کنید سائلی کنار خیابان نشسته است. شما رد می‌شوید، دلتان برایش می‌سوزد و کمکی

به او می‌کنید. او باید دعایی بکند، رسم هم هست. نمی‌تواند بگوید چون تو آدم حقّه‌بازی هستی، این پولی هم که به من دادی، از روی حقّه‌بازی دادی تا مردم ببینند. به آن گدا باید گفت: به تو چه! تو به هر جهت چه سلمان فارسی علیه السلام زنده بشود و چه شمر بن ذی‌الجوشن - لعنة الله عليه - و به تو کمکی بکنند، برای تو ارزش مادی آن کمک‌ها، یکسان است. البته ارزش معنوی اش برای تو یکسان نیست؛ چون اگر سلمان فارسی بود، بلند می‌شوی دست و پایش را هم می‌بوسی و تشکر می‌کنی، ولی اگر آن یکی بود، فقط می‌گویی متشکرم. به هر جهت نباید به اعتبار اینکه این شخص نیتش خالص نیست، از این وظایف کناره گرفت. بعد هم اگر امکان داشت و برایت فراهم شد تا محبت او را به نوعی شبیه به محبت خود او یا بهتر از او جبران کنی، باید جبران کنی. در این خصوص داستان‌ها گفته‌اند؛ مثل اینکه:

در بیشه بود شیری خفته

موشکی کرد خوابش آشفته

شیری خوابیده بود و موشی مزاحمش بود، شیر بیدار شد موش را گرفت، خواست بخورد. موش گفت: به من احسان کن، من هم یک روزی به تو کمک خواهم کرد؛ شیر ولش کرد. بعدها روزی شیر در طنابی در بند افتاد. موش فهمید، آمد و آن طناب را جوید.

البته کمک و محبّت را نباید به قصد اینکه یک روز جبران بشود، انجام داد. محبّت را باید به قصد رضای خداوند انجام داد. مثلی است می‌گویند که با هر دستی که به دیگری احسان کنی، آن دستی که این احسان را می‌گیرد، دست خداست؛ یعنی باید برای خدا این کار را بکنی. چنانکه می‌بینیم، در همه حال و در همه‌ی مسائل، خلوص نیّت در درجه‌ی اوّل اهمیّت قرار دارد.

## حق امام جماعت (قسمت اول)<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَحَقُّ إِمَامِكَ فِي صَلَاتِكَ فَإِنْ تَعَلَّمَ أَنَّهُ تَقَدَّلَ  
السَّفَارَةَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ رَبِّكَ عَزَّ وَجَلَّ وَتَكَلَّمَ عَنْكَ وَلَمْ يَتَكَلَّمْ عَنْهُ  
وَدَعَا لَكَ وَلَمْ تَدْعُ لَهُ وَكَفَاكَ هَوْلَ الْمَقَامِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنْ  
كَانَ نَقْصٌ كَانَ بِهِ دُونَكَ وَإِنْ كَانَ تَمَامًا كُنْتَ بِهِ شَرِيكُهُ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ  
عَلَيْكَ فَضْلٌ فَوْقَى نَفْسِكَ بِنَفْسِهِ وَصَلَاتِكَ بِصَلَاتِهِ فَتَشْكُرُ لَهُ عَلَى قَدْرِ  
ذَلِكَ.<sup>۲</sup>

چنانکه قبلاً گفتیم مباحثی فرموده‌اند راجع به حقوقی که فعلاً  
در دنیای امروز ما مصداق پیدا نمی‌کند مثل حق ارباب بر بنده و حق  
بنده بر ارباب. اما در خود همان بحث هم که حضرت فرمودند، مطالب  
اخلاقی خاصی وجود دارد که همیشگی است. چون فرمایشات ائمه علیهم‌السلام  
هرگز مندرس نمی‌شود و همیشه به دردخور است، این است که این  
نکات مفید را هم ضمناً دارد، منتها چون در ضمن مباحث دیگری است،  
ان شاء الله اگر عمری بود، درباره‌ی آنها مستقلاً صحبت خواهیم کرد؛  
به‌خصوص در مسأله‌ی بردگی نکات اخلاقی مهمی وجود دارد، چون  
بالاترین حق یک انسان این است که آزاد باشد و بردگی جلوی این

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۶/۱۶ ه. ش.

۲. امامی صدوق، ص ۳۷۲.

حق را ظاهراً می‌گیرد. این است که این مسأله خیلی مورد بحث هم  
دوستان اسلام و هم دشمنان اسلام قرار گرفته است.

در این قسمت راجع به حقّ امام جماعت فرموده‌اند. البته امامت  
جماعت شغلی تلقی نمی‌شود که همیشه مورد بحث باشد. چه بسا  
کسانی که از جهات دیگری بر انسان حق دارند؛ مثلاً همسایه‌اش نماز  
جماعت می‌خواند و حقّ همسایگی بر او دارد، آن حقوق به جای  
خودش است، ولی به صرف اینکه در نماز به او اقتدا کردی، نیز حقّی  
بر گردنت دارد. البته این مسأله هم هست که گفته‌اند به کسی که  
می‌خواهی اقتدا کنی، شرایطی باید داشته باشد؛ در کتب فقهی نوشته‌اند  
که اولش عدالت است. درباره‌ی عدالت هم مفصلاً بحث کرده‌اند که  
چگونه است. باید بدانی که این شخص یا پیشنمازی که در حال نماز  
خواندن است آیا عادل است؟ وقتی که دانستی؛ یعنی بر تو از لحاظ  
شرعی محرز شد که عادل است، در آن صورت می‌توانی اقتدا کنی.  
البته غالباً دیده می‌شود که در اماکن مشرفه، مثلاً: مشهد، قم، یا در  
مساجد، کسی که از راه می‌رسد و به امام جماعت اقتدا می‌کند،  
استدلال شرعی‌اش این است که من دیدم دو نفر مسلمان به او اقتدا  
می‌کنند؛ یعنی او را عادل می‌دانند پس حقّش این است که من هم او را  
عادل بدانم و به او اقتدا کنم. حال نمی‌خواهیم بحث بکنیم که این  
استدلال چگونه است.

در زمینه‌ی شهادت دو شاهد، و در این زمینه که در احکام شرعی خیلی وسواس به خرج ندهید، که یک گوشه‌ی آن به همین مسأله شهادت شهود برخورد می‌کند.

شیخ مفید از بزرگان شیعه بود. مادر دو کودک، که یکی از آنها سید مرتضی و دیگری برادرش سید رضی بود - سید مرتضی فقیه و دانشمند و سید رضی عارف بزرگی بود - پیش شیخ آمد و آن دو کودک را به شیخ مفید سپرد تا آنها را درس بدهد. شیخ مفید هم به آن دو درس می‌داد و چون درس هر دو خوب بود، زود پیشرفت کردند و از بزرگان اسلام شدند. روزی سید مرتضی که خود فقیه بزرگی بود، به دیدن استادش شیخ مفید آمد. طبق وضعیت آن روز آنجا، مرکوب خود را که استری یا الاغی بود، به میخ طویله‌ای بسته بود. موقع رفتن، شیخ مفید او را تا دم در بدرقه کرد. در آنجا صحبتشان طول کشید، به قول ما گنابادی‌ها: «حرف‌های پی‌کلیدونی»؛ یعنی پای کلیدون؛ طول می‌کشد. خوب طبیعتاً سید مرتضی پشتش به کوچه بود، شیخ مفید رویش به کوچه بود. در که باز بود، کوچه را می‌دید و پشتش به این طرف بود. شیخ مفید دید که گربه‌ای از بالای بام همسایه بول کرد و ریخت روی زین اسبِ مرکوبِ سید مرتضی. بعد که سید مرتضی آمد سوار بشود، شیخ مفید گفت: آقا سوار نشو! این رطوبت که می‌بینی، نجس است! گفت که از کجا می‌گویی؟ گفت: من دیدم که گربه‌ای این

کار را کرد. گفت: شما یک شاهد هستید و باید برای حکم شرعی دو شاهد باشد. شهادت شیخ مفید را قبول نکرد، بعد رو به چهار پنج نفر که حاضر بودند، کرد و گفت: هیچکدام از شماها چنین چیزی را دیدید؟ شهادت می‌دهید؟ گفتند: نه، ما ندیدیم. گفت: پس یک شاهد اصل طهارت را نمی‌تواند به هم بزند و سوار شد و رفت. اوایل غیبت کبری بود. گفتند: از امام بپرسیم. عریضه‌ای حضور امام غایب عرض کردند و به طریقه‌ش رساندند. حضرت جواب دادند: گرچه شیخ مفید - یعنی یک شاهد - مورد اعتماد کامل ماست ولی حق با فرزند رسول خدا، یعنی سید مرتضی است. این قدر به شهادت و تشخیص اهمیت می‌دادند.

البته در مورد دیگری گفته شده که حضرت رسول به یکی از صحابه لقبی دادند، و به او فرمودند: ذو شهادتین. یعنی یک نفر را به اندازه‌ی دو تا شاهد قبول دارند، این مسأله‌ی دیگری است و باید اهمیت آن را درک کنید.

به صرف اینکه به امام جماعت اقتدا می‌کنند، امام جماعت وظایفی دارد و حقوقی به گردن اینها دارد. از وظایف امام جماعت و همینطور مؤذن این است که به اصطلاح برای امام جماعت بودن و برای مؤذن بودن نباید مزد بگیرد؛ اصولاً برای هیچ عبادتی نمی‌شود مزد گرفت. شبیه همین مبحث، راجع به نماز و روزه‌ی استیجاری است که اختلاف بین فقهاست که قبول است یا نه؟ این بحث‌ها پیش

می‌آید که آن کسی که عوض دیگری نماز می‌خواند، عبادت است یا نه؟ اگر عبادت نیست که به درد نمی‌خورد؛ اگر عبادت است، بر عبادت نباید مزد بگیرد. به علاوه در عبادت، من نمی‌توانم بگویم که این آقا مخلص شماست چرا که نماز استیجاری این است که آن که نماز می‌خواند، می‌گوید این آقا عبادت خدا می‌کند! در حالی که تو خودت باید عبادت بکنی!

این استدلال بعضی‌هاست، البته خیلی از فقها هم آن را قبول دارند؛ به استثنای حج که آن را همه قبول دارند. اگر کسی نتوانست برود، باید هزینه‌ی حج را به یکی دیگر بدهد که از طرف او برود.

این وظیفه‌ی امام جماعت است. اما اینکه فرض کنید مؤذن از موقوفاتی که هست مزد می‌گیرد یا چیزی به او می‌دهند، آن برای اذانش نیست، چون اذان، عبادت است. می‌تواند بالای پشت بام منزل خودش برود اذان بگوید. ولی به مسجد می‌آید و از پله‌ها بالا می‌رود، آنجا اذان می‌دهد. برای این زحمتش به او مزد می‌دهند. مثل اینکه حالا می‌گویند پول تاکسی می‌دهند. پول تاکسی می‌دهند که سوار شود بیاید مسجد اذان بگوید. نماز جماعت هم همینطور است. نماز جماعت را در منزلش هم می‌تواند بخواند. هر کسی هم آمد و اقتدا کرد، اشکالی ندارد. ولی اینکه بلند شود و نمازی را که بر او واجب است و باید بخواند بیاید در مسجد بخواند، از این جهت برای اینکه متضرر نشود، مزدی در



نظر گرفته می‌شود و به این واسطه چون یک کاری می‌کند و مأمومین را به فیضی می‌رساند، خوب است؛ برای اینکه نماز بارزترین جلوه‌ی عبادت و بندگی است. عبادت و بندگی، مناجات و دعا، بین انسان و خداست و دیگری نمی‌تواند عوض من نماز بخواند، ولی مع‌ذلک خداوند امر مهم دیگری را ضمیمه کرده و فرموده است که نماز جماعت ثواب دارد. برای اینکه مؤمنین، مسلمین با هم جمع بشوند و یکنواخت عملشان را انجام بدهند؛ همین کار اُبّهت احکام اسلامی را نشان می‌دهد و به این جهت است که نماز جماعت مهم است. حتّی در آیات قرآن هست که چون مسلمانان به مسافرت می‌رفتند و احتمال خطر بود که دشمنان در همان موقع حمله کنند، خداوند به پیغمبر دستور داد که نماز را به صورت جماعت بخوان به صورتی که عده‌ای با تو نماز بخوانند؛ بعد که تمام شد، اینها بلند شوند کشیک بدهند و عده‌ی دیگری نماز بخوانند. این قدر اسلام به نماز اهمّیت می‌دهد.

یا در وقایع کربلا وقتی نماز ظهر عاشورا را خواستند بخوانند، دشمن آن طرف بود و از افراد خائن و قدار تشکیل شده بود و ممکن بود وسط نماز حمله‌ای بکند. حضرت دو نفر را معین کردند که جلوی صف بایستند و می‌گویند چون در حال جنگ بودند شاید تنها یک نماز دو رکعتی خواندند. بعد از نماز یکی از آنها که سخت مجروح شده بود، افتاد. آن نفر دیگر شهید شده بود و البته ثواب این کار از ثواب نماز اگر

بالاتر نباشد، مثل نماز است. منظور، نماز جماعت این قدر اهمیت داشت. پس بنابراین آن کسی که بانی نماز جماعت می‌شود، خیلی ثواب دارد. البته در شیعه برای امام جماعت شرایطی قائلند. از فقه اهل سنت من اطلاع زیادی ندارم، ولی عملاً جمعیتی که هستند، موقع نماز یکی‌شان جلو می‌ایستند، مابقی به او اقتدا می‌کنند.

### (قسمت دوم)<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مبحث حق امام جماعت را هفته‌ی پیش شروع کردیم ولی تقریباً ناتمام ماند. البته همانطور که گفته شد، نماز یعنی نیاز به درگاه خداوند و قاعدتاً در هر عبادتی، مثل نماز، روزه و حج خلوص نیت واجب است؛ یعنی همه‌ی این عبادات، باید محضاً لله باشد. این وجه مشترک همه آنهاست و اما معمولاً - علی القاعده - عبادت چون امر شخصی و انفرادی است و به صورت فرادی، آن جنبه‌ی معنویش بهتر می‌تواند حاصل شود. فرادی یعنی هم به صورت شخصی (فرد باشد) و هم توأم با سر و صدا نباشد، از جامعه و اجتماع جدا باشد. اما خداوند استثنائاً در نماز نه تنها اجازه داده - البته تحت شرایطی نه مطلق - که به جماعت باشد بلکه برای نماز جماعت فضیلت بیشتری از نماز فرادی قائل شده است که از این امر استنباط می‌شود که اجتماع و

اینکه اجتماع بر یک روال باشد و همه با هم باشند، در نظر خداوند خیلی اهمیت دارد و خودش هم‌ردیف عبادت تلقی می‌شود؛ عبادت یک طرف است، این مسأله هم یک طرف.

شنیده‌ام بعضی‌ها حتی گفته‌اند آنهایی که به دلایل شرعی نباید نماز بخوانند، در نماز جمعه باید بیایند - نماز جمعه، نه جمع و جماعت - شرکت کنند، فقط چون اسمش را نماز عبادی - سیاسی گذاشته‌اند، آن نماز سیاسی تلقی می‌شود، نمی‌دانم. به هر جهت در نماز صحیح، نماز جماعت و نماز جمعه که فرد آجلای نماز جماعت است، باید تمام شرایط نماز در نمازگزار جمع باشد، اول نماز باشد بعد جماعت. یعنی نماز بودنش برای مأمومین، مقدّم است بر جماعت بودنش. نماز جمعه دو رکعت است و با آن دو رکعت لازم نیست که نماز ظهر خوانده شود و به جای آن دو رکعتی که حذف شده، دو تا خطبه گذاشته‌اند. البته خطبه، و اصولاً ذکر تمام مسائل مربوط به امور اجتماعی و عظمت اسلام و مسلمین، عبادت تلقی می‌شود ولی به صورت ظاهر این خطبه‌ها، آگاهی دادن به مسلمین است و برای تأیید همراهی جماعتی که با هم نماز می‌خوانند که باز خود این مسأله هم نشان‌دهنده این است که نه تنها جماعت مورد نظر خداوند است و خداوند نظر دارد که بندگان با هم تصمیم بگیرند، حتی عبادتشان با هم باشد، بلکه این را عبادت هم می‌داند. عملاً هم ما در طی عمر خودمان در خیلی از موارد

دیده‌ایم که هماهنگی و اتفاق مسلمین مهم‌تر از تصمیمی است که می‌گیرند. یعنی تصمیم ولو ناروا باشد - یعنی چندان درست نباشد - ولی به اتفاق گرفته شده باشد، بهتر از نظری است که درست باشد ولی اتفاق در آن نباشد و به همین جهت هم همیشه دشمنان اسلام از آن اول - اول تاریخ اسلام، نمی‌دانیم تا کی، ولی قاعدتاً الی یوم القیامة - روششان بر این است که اگر در یک اتفاق رأی و نظر متفق‌التولی در میان مسلمانان یک ایراد جزئی پیدا کردند، آن ایراد را بزرگ کنند؛ برای اینکه آن اتفاق از بین برود، و آلا دشمنان دلشان نمی‌سوزد. سعدی می‌گوید:

حذر کن ز آنکه دشمن گوید آن کن

که بر زانو زنی دست تغابن<sup>۱</sup>

به این طریق نماز جماعت شرایطی دارد: یکی از جهت نماز، یکی از جهت جماعت که اگر آن شرایط در هر کدام نباشد، به عنوان نماز جماعت درست نیست؛ در کتب فقهی آقایان مراجع و فقها، مفصلاً مسأله‌ی نماز جماعت، وظایف مأمومین و وظایف پیشنماز را ذکر کرده‌اند که باید توجه کنیم؛ مأمومین از لحاظ خودشان برای اجرای آن و به امام جماعتی که اقتدا می‌کنند، از لحاظ شرایطی که خداوند برایش قرار داده است. بنابراین ممکن است - خدایی نکرده - شرایطی فراهم

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵ ش، گلستان، ص ۱۴۳.

باشد که جنبه‌ی نماز بودن از آن برداشته بشود. مبطلات نماز که همه می‌دانیم. شرایطی ممکن است باشد که جماعت بودن نماز را یا خدشه‌دار کند یا بطور کلی از بین ببرد. مثلاً شخصی با یک فاصله‌ی دوری به نماز جماعت به کسی اقتدا می‌کند، اگر خودش نماز فردی بخواند، ولی به اسم جماعت، فردی بودنش درست است، اما این نماز جماعت نیست؛ چون در نماز جماعت فاصله‌ی معینی میان اشخاص باید باشد. صف‌ها باید مستقیم باشد، کمااینکه مشهور است که عمر در رعایت ظواهر احکام خیلی دقیق بود حتی در نمازهای حضرت پیغمبر برای اینکه صف‌ها مستقیم باشد، قبلاً دقت می‌کرد. شمشیرش را درمی‌آورد و می‌گفت: من خطی می‌کشم، هیچ پای جلوتر از این خط نباشد؛ یعنی همه در یک صف باشند.

الان هم خودتان در تلویزیون ببینید، نمازی که صفوفش منظم باشد، عظمتش بیشتر است. نشان دادن آن عظمت، هم برای خود مسلمانان است که بدانند اسلام و وظایفی که در آن وجود دارد، دیگران را هم به سوی خود می‌کشاند و سبب می‌شود همه با هم کار بکنند و نیروی‌شان بیشتر شود.

مسأله‌ی بعدی این است که بنا به فتوای بزرگان شیعه حمد و سوره را که امام می‌خواند، ما مأمومین نمی‌خوانیم و گوش می‌دهیم. و این نشان‌دهنده‌ی این است که یک نفر دارد از طرف تو به درگاه

خداوند اظهار نیاز می‌کند. در زندگی عادی هم اگر دقت کنید، متوجه می‌شوید وقتی هیأتی از مملکتی به مملکت دیگر می‌رود، زمانی که با رئیس آن مملکت مواجه می‌شود، یک نفر یعنی آن کسی که در رأس آن هیأت است، مورد مکالمه قرار می‌گیرد. در خود قرآن هم در داستان حضرت سلیمان و بلقیس اشاره به هیأتی که بلقیس فرستاده بود، شده است و مشخص است که آنها چند نفر بودند، ولی بلقیس در مکالمات خود به یک نفر خطاب و با یک نفر صحبت می‌کند. این در همه جا یک رسم معمولی است. در مثنوی داستانی دارد که در نماز جماعتی اقتدا به حضرت پیغمبر شد. یکی از مسلمین، مؤمنین حالش به هم خورد، حالی به او دست داد و افتاد. بعداً از حضرت پیغمبر پرسیدند آیا نماز او صحیح است؟ حضرت فرمود: دستش نزنید، همان نمازش است. نه اینکه نماز نخوانده، بعداً ممکن است نمازش را بخواند. منظور اینکه او مستقیم مورد خطاب قرار گرفت، جزء هیأتی بود که تحت نظر پیغمبر به درگاه خداوند اظهار نیاز می‌کردند. خداوند بطور مستقیم هم او را مورد نظر قرار داد که حالش به هم خورد؛ از آن قبیلی که درباره‌ی موسی علیه السلام می‌گوید: **خَرَّ مُوسَى صَعِقًا**، وقتی به خداوند عرض کرد که خدایا! خودت را به من بنمایان تا تو را ببینم، خدا فرمود: طاققت نداری. بعد نگاه کوه کرد و کوه آب شد. **خَرَّ مُوسَى صَعِقًا**، موسی بیهوش به

سجده افتاد.

در شرایط معمولی چنین است که مأمومین باید پشت سر پیشنماز باشند؛ یعنی در هیچ جا جلوتر از امام نباشند، هم در صف‌بندی و هم اینکه فرض کنید در رکوع هستند بعد که این مأموم سرش را بالا می‌آورد، می‌بیند که هنوز امام و پیشنماز رکوع را تمام نکرده و بالا نیامده، تا دید باید همانجا بایستد. مثل سربازی که در لشکری هست، لشکر جایی می‌رود، وقتی رفت و دید یک خرده اسبش تند رفت، بعد نگاه کرد دید هنوز آنهای دیگر نیامدند، باید بایستد که همه بیایند، در اینجا هم همانطور است. اینها هم برای زندگی عادی ما تربیت است. توجّه کنیم وقتی یک کاری را بنا بر برنامه‌ای که خداوند تعیین کرده انجام می‌دهیم، تمام آن برنامه را باید اجرا کنیم. نگوییم که این چه فایده دارد، و مهم نیست، نه! هر چه خداوند گفته ولو جزئی‌ترین چیز، خیلی مهم است. تعظیم امرالله که در بیعت ایمانی تعهد می‌کنیم، یعنی امر خدا را مهم بدانیم ولو امر بسیار جزئی.

### (قیمت توم)<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بحث درباره‌ی نماز جماعت بود که دو جلسه سخن گفته شد، مختصری باقی مانده است که اکنون درباره‌اش سخن

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۶/۳۰ ه. ش.

می‌گوییم. البته رساله‌الحقوق یک کتاب احکام شرعی نیست. رساله احکام، جداگانه است، اینکه چگونه نماز بخوانید، چگونه رو به قبله بایستید و... احکامش جداست. ولی کلیاتی از نماز جماعت می‌فرمایند که در واقع هدف نماز جماعت و شرایط معنوی نماز جماعت را بیان می‌کند. اصولاً فرد اعلا، فرد اجلای نماز جماعت، نماز جمعه است. روز جُمعه که حالا در ایران جُمعه می‌گوییم، در قدیم اسم دیگری داشت، هم در زبان فارسی هر یک از روزهای ماه دارای نامی بودند و هم در زبان عرب، ولی از تاریخی که اسلام در آن روز، نماز جماعت را مقرر کرد و حتی در شرایطی در زمان پیغمبر واجب تلقی می‌شد، یعنی به جای نماز ظهر بود، اسمش جُمعه شد.

در نماز جماعت بطور کلی به حمد و سوره‌ای که از طرف امام و پیشنماز خوانده می‌شود، باید گوش داد و مأمومین باید ساکت باشند و ادامه ندهند. غیر از حمد و سوره، سایر چیزها که امام می‌گوید مأمومین هم می‌گویند؛ تسبیحات و دعای دست و امثال اینها. این خود نشان‌دهنده‌ی این امر است که امام جماعت که این آیات را می‌خواند به منزله‌ی این است که همه‌ی مأمومین می‌خوانند و این مسأله‌ی وحدت مأمومین، وحدت مجموعه‌ی ارادتمندان و شیعیان است که در تمام جهات عبادات دیده می‌شود و الاً درباره‌ی نماز گفته‌اند: لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، نمازی نیست مگر اینکه سوره‌ی حمد در آن خوانده



بشود. این قول کاملاً صحیح است، پس سوره‌ی حمدی هم که در نماز جماعت می‌خوانند، چرا ما گوش می‌دهیم؟ چون آن امام از طرف ما می‌خواند و در واقع از اینجاست که حقی به گردن ما دارد. ما به جای اینکه حمد را بخوانیم سکوت و فکر می‌کنیم؛ بنا بر دستور خود قرآن که می‌فرماید: *وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصِتُوا*، وقتی قرآن خوانده می‌شود به آن گوش دهید و در مورد آن فکر کنید، یعنی تفکر کنید و با گوش جان بشنوید. ما به گوش می‌شنویم؛ به این معنی که آن کسی که پیش‌نماز و امام جماعت است، از طرف ما، خودش و همه‌ی حاضرین حرف می‌زند. وقتی خداوند را حمد می‌کند، الحمدلله می‌گوید، از طرف ما شکر خدا را می‌کند. *إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ*، فقط تو را می‌پرستیم (می‌پرستم نه، می‌پرستیم) یعنی از طرف همین جماعتی که دارند نماز می‌خوانند، این حرف را می‌زنم؛ بنابراین ما تشکر می‌کنیم. خودمان را در درگاه خداوند بنده‌ی کوچکی می‌بینیم. به یکی از بندگان اقتدا کردیم که او از طرف ما این حرف را بزند؛ بنابراین از این حیث آن بنده‌ی خدایی که امام جماعت می‌شود، حقی به گردن ما دارد.

در نماز جماعت وقتی دعا می‌کنیم، او از طرف همه‌ی ما دعا می‌کند، ما از طرف او دعایی نمی‌کنیم. آنچه او می‌گوید، ما از آن

پیروی می‌کنیم؛ به این دلیل است که در نماز جماعت باید پیروی پیشنهاد و امام جماعت را کرد. اگر مثلاً سر را از سجده - به خیال اینکه سجده تمام شده - بلند کردید، و امام هنوز سرش را بلند نکرده بود، باید در همان حالتی که فهمیدید بایستید تا امام حرکت کند و با امام بنشینید. به هیچ وجه نباید از امام پیشی بگیرید. از جهت دیگر، چون بشر متأسفانه همیشه تمایل به جنگ داشته و همیشه در تاریخ بشریت جنگ‌هایی بوده است، این تمرینی برای آن موضوع هم هست؛ یعنی در مجموعه‌ی زندگی انسان، به خصوص نماز جماعت درس است که همیشه پیروی امام کنید. این موضوع نشان می‌دهد که در اجتماعات آن وقتی یک نفر بر حسب امر الهی، جلو افتاده، همه‌ی شما باید همان را اطاعت کنید و دیگر خودتان تنها نیستید. وقتی قبول کردید در آن جمع هستید، دیگر خودتان تنها نیستید ولو فرض بفرمایید ما که می‌گوییم: مثلاً **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ**، اگر پیشنهاد گفت: **مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ**، آن روایت را گفت، شما اگر قبلاً فکر می‌کردید آن روایت درست نیست و بهتر این است که بگویید: **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ**، شما خودتان حق ندارید بخوانید، باید به همان گوش بدهید. یعنی خطاهای جزئی اگر از مجموعه سر زد، حق ندارید آن خطا را بهانه‌ی یک فکر جداگانه قرار بدهید. برای اینکه این **شَقَّ عَصَائِي** مسلمین می‌کند؛ یعنی افکار مسلمین را متفرق و شقه می‌کند؛ این تفرقه از خطاهایی است که آثار سوء آن خیلی زیادتر از

بسیاری از خطاها و گناهان است. یا مثلاً امام دعایی بخواند؛ به خصوص کسانی که خیلی در قرائت وسواس دارند یعنی می‌گویند همانطوری که عرب تلفظ می‌کند، همانطوری که بر زبان مبارک پیغمبر جاری و صادر شده، همانطور باید بگوییم که البته ما نمی‌توانیم. چنانچه اگر حروف الفبای ژاپنی را ببینید و تلفظ آنها را بخوانید؛ اصلاً نمی‌توانید. خود بلال نمی‌توانست شین یا سین را درست بگوید و تلفظش غلط می‌شد. ولی بهر حال خیلی‌ها به قرائت اعتقاد دارند و توجه می‌کنند. البته اینکه بعضی‌ها می‌گویند امام باید حتماً قرائتش خوب باشد، بیشتر از این جهت می‌توان گفت صحیح است که وقتی قرائتش صحیح بود، علامت این است که علاقه‌مند به نماز است و قبلاً رفته تمرین کرده تا قرائتش خوب بشود و در این راه کوششی کرده است؛ وَاِلَّا در خود ایران لهجه‌هایی مثل آذری، کُردی زیادند و ما خودمان هم می‌بینیم برای ما فهمش مشکل است ولی به هر جهت بعضی‌ها شاید به همان منظور قرائت را لازم می‌دانند. اگر دیدید قرائت امام درست نیست، یا در عبارتِ دعایی که می‌خواند ممکن است اشتباه کرده باشد، مثلاً مرفوع را منصوب بخواند یا منصوب را مرفوع و امثال اینها، وقتی در این جماعت هستید، باید به دنبال جماعت باشید، يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ. مسئولیت نماز شما به گردن امام جماعت است ولی مسئولیت کار او به گردن شما نیست. به هر صورت که او نماز خواند، پشت سرش نماز

می‌خوانید، همه‌ی مسائل نماز به عهده‌ی اوست و از این جهت از او تشکر می‌کنید. البته در روز قیامت که می‌گویند، بار هیچکس را دیگری بر نمی‌دارد، در اینجا برداشتن بار نیست؛ اینجا مسئولیت صحت این نمازی است که می‌خوانیم. او از طرف شما دعا می‌کند ولی شما از طرف او دعا نمی‌کنید. به همین جهت است که خیلی‌ها از امامت جماعت ابا دارند؛ یعنی می‌ترسند. یکی از عرفا طبق معمول برای اقامه نماز آمد، همینطور که می‌رفت، دید جمعیت خیلی زیاد است؛ وسط نماز برگشت و به منزل رفت. گفتند: چرا برگشتی؟ گفت: این جمعیت زیاد را دیدم؛ اولاً، برای من غروری ایجاد شد که این همه پشت سر من نماز می‌خوانند؛ ثانیاً مسئولیت نماز این عده را من باید به گردن بگیرم. این است که در اینجا کار امام خیلی مهم است. هر چه نمازِ پیشنماز نزد خداوند مقرب‌تر و صحیح‌تر باشد، از آن صحت و قرب به مأمومین هم می‌رسد. اما اگر خدایی نکرده در وسط نمازِ پیشنماز اشتباهی رخ داد، از آن به شما ضرر نمی‌رسد. شما از نماز جماعت و از پیشنمازیِ او نفع می‌برید. به این طریق ممکن است یک نفر خدایی نکرده نادرست پیشنماز باشد، به همین جهت گفته‌اند شرایط امام جماعت باید بر شما محرز بشود تا اقتدا کنید. فرض کنید یک صف جماعتی بسته شده؛ مثلاً در حرم‌ها می‌بینید هر که می‌آید می‌ایستد و اقتدا می‌کند. او در دلش می‌گوید، چون دو نفر شاهد

می‌گویند این شخص دارای این شرایط عدالت است و عادل است، بنابراین من عدالت او را قبول می‌کنم و به او اقتدا می‌کنم.

در این باره داستان دو برادر غزالی جالب است (محمد غزالی که به نام حجت‌الاسلام مشهور است و از علما بود؛ البته در اواخر در عرفان وارد شد و به هر جهت مرد بزرگواری بود. ولی آن غزالی که ما به عنوان قطب و عارفی بزرگ می‌شناسیم، برادر کوچک‌تر او یعنی امام احمد غزالی بود) امام احمد در خراسان بود مادرشان هم حیات داشت. امام محمد فرزند دیگر این بانو در بغداد رئیس دانشگاه نظامیه بود. زیارت مادر می‌آمد و وقتی می‌آمد، شهرتش خیلی زیادتر از امام احمد بود و نماز جماعت اقامه می‌کرد. یک بار به مادرش گله کرد، گفت: همه‌ی این شهر به نماز جماعت من می‌آیند تا به من اقتدا کنند؛ این برادر من چرا به نماز من نمی‌آید؟ مادرش یک بار به امام احمد گفت که چرا نمی‌روی؟ گفت: چشم می‌روم و اطاعت امر مادر را کرد و رفت، ولی در بین نماز، نمازش را تمام کرد و بیرون آمد. هنگامی که نماز تمام شد. امام محمد غزالی از او پرسید که چرا بلند شدی رفتی؟ شبیه به این مضمون گفت: تا آن وقتی که تو نماز می‌خواندی، پشت سرت بودم. بعد که رفتی اسبت را آب بدهی، من بیرون آمدم. او گفت: راست می‌گویی! من در نماز به فکر این افتادم که آیا اسبی که سوار شدم و به اینجا آمدم، تشنه است؟ آب به آن داده‌اند یا خیر؟ در این فکر بودم

که تو بلند شدی. البته این غیر از آن مسأله است. این مسأله‌ی روشن‌بینی امام احمد غزالی است و شاید همین داستان موجب شد که امام محمد غزالی متوجه شود معانی دیگری غیر از این احکام ظاهری هم هست. به هر جهت، نماز جماعت ثوابش هم برای امام جماعت و هم برای مأمومین فراوان است.

## حق همشین<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَأَمَّا حَقُّ جَلِيسِكَ فَإِنَّ ثَلَيْنَ لَهُ جَانِيكَ  
وَتُنْصِفُهُ فِي مُجَارَاةِ اللَّفْظِ وَلَا تَقُومَ مِنْ مَجْلِسِكَ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَمَنْ يَجْلِسُ إِلَيْكَ  
يَجُوزُ لَهُ الْقِيَامُ عَنْكَ بِغَيْرِ إِذْنِكَ وَتَنْسَى زَلَّاتِهِ وَتَحْفَظُ خَيْرَاتِهِ وَلَا تُسْمِعُهُ  
إِلَّا خَيْرًا.<sup>۲</sup>

انواع حقوقی را که افراد مختلف یا بواسطه‌ی شخصیتشان یا نسبتشان یا اعتقادشان و یا روابطشان با دیگران دارند، و در مقابل آن وظیفه‌ای هست، در این کتاب ذکر کرده‌اند.

این مبحث حق همشین است. البته در این مباحث چون فقط جنبه‌ی حق یکی از طرفین یا عده‌ای مورد بحث قرار گرفته، در اینجا هم حق همشین فرمودند و در مورد شرایط همشین چیزی نفرمودند؛ چون جزو این مبحث نیست. البته در جاهای دیگری فراوان فرموده‌اند. سعدی بطور کلی تقریباً اینها را در یک شعر خلاصه کرده، می‌گوید:

همشین تو از تو به باید

تا تو را عقل و دین بیفزاید

از حضرت پیغمبر ﷺ پرسیدند: ما با چه کسی معاشرت و

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۸/۴ ه. ش.

۲. امالی صدوق، ص ۳-۳۷۲.

همنشینی کنیم؟ فرمود: با کسی که دیدن او، صرف دیدنش، ایمان شما را تقویت کند و صحبتش علم و منطق شما را زیادت‌ر کند و رفتارش برای شما مدل باشد و زندگی شما را بهتر کند. اگر صفاتی را که پیغمبر فرمودند با فرمایشات سایر ائمه مطابقت کنیم، می‌بینیم علامت ایمان را همین صفات قرار دادند؛ یعنی از امام پرسیدند که علائم مؤمن چیست؟ حضرت فرمودند: دیدن مؤمن ایمان تو را زیادت می‌کند؛ صحبتش منطقت و علمت را زیادت‌ر می‌کند و رفتارش زندگی تو را بهتر می‌کند. پس می‌بینیم که در یک جمله می‌توان گفت باید برای همنشینی مؤمن را انتخاب کرد. البته با غیر مؤمن هم رفت و آمد به اندازه‌ی خیلی معمولی یا صحبت یا ملاقات منع نشده ولی به‌عنوان همنشینی، رفیق، هم‌اتاقی به هر عنوانی بگیریم، کسی که مرتباً هم‌مجلس با انسان است، باید در انتخابش آن شرایط را رعایت کرد.

نمی‌شود گفت که اگر آن شخص، بد هم هست، بدی‌اش در من اثر نمی‌کند، البته یک بار دیدن و غیره اشکالی ندارد. خود پیغمبر هم با کفّار بحث می‌کرد یا بعضی‌ها به ملاقات ایشان می‌آمدند ولی به‌عنوان همنشین انتخاب کردن و معاشر انتخاب کردن، نباید این کار را کرد.

باز هم سعدی در همین زمینه دو بیت شعر دارد. درباره‌ی پسر

نوح پیغمبر می‌گوید:



پسر نوح با بدان بنشست  
 خاندان نبوتش گم شد  
 سگ اصحاب کهف روزی چند  
 پی مردم گرفت و مردم شد<sup>۱</sup>

وقتی از پیامبر می‌پرسند که عده‌ی اصحاب کهف چند تا بودند؟  
 قرآن جواب می‌دهد<sup>۲</sup> می‌گویند سه نفر بودند و چهارمی آنها سگشان  
 بود، نمی‌گوید و سگشان هم همراهشان بود، می‌گوید سه نفر بودند  
 چهارمی آنها هم سگشان بود. یا بعضی‌ها می‌گویند پنج نفر بودند و  
 ششمی آنها سگشان بود یا قولی که بیشتر رویش تکیه کرده‌اند هفت  
 نفر بودند و هشتمی آنها سگشان بود. یک سگ را هم انسان حساب  
 کردند، نفر شمردند. این همان است که:

سگ اصحاب کهف روزی چند  
 پی مردم گرفت و مردم شد  
 این اثر معاشرت است. از کلمات قصار هست منسوب به یکی از  
 بزرگان است که می‌گوید: بگو با که معاشر هستی تا من بگویم چه  
 کارهای؟ چه هستی؟

بعد از اینکه - ان شاء الله - معاشر و جلیسی را که پیدا کردیم

۱. کلیات سعدی، گلستان، ص ۱۷.

۲. سوره کهف، آیه ۲۲.

منطبق با شرایطی باشد که خدا گفته است و بطور خلاصه «همنشین تو از تو به باید»، آن وقت این حق‌ها را باید رعایت بکنیم و آن این است که وقتی با هم نشسته‌ایم، بدون اجازه‌ی او - البته اجازه‌ی محترمانه - همینطوری بلند نشوی بروی، از او در واقع اجازه بگیری؛ چون اگر همینطوری بدون هیچ حرفی بلند شوی بروی یعنی من این مجلس با تو را هیچ اهمیتی برایش قائل نیستم. ولی وقتی که اجازه بگیری، یعنی هم به این مجلس و نشستن با تو اهمیت می‌دهم و هم معتقدم که تو هم به من اهمیتی می‌دهی، برای اینکه وقتی با اجازه‌ی تو بروم، شاید تو راضی نباشی و به من اعلام کنی. البته می‌فرمایند اگر تو نشسته‌ای و رفیق جلیست آمد کنار تو نشست، او حق دارد بدون اجازه‌ی تو بلند شود برود. برای اینکه خودش آمده نشسته است. این حالت در سلام هم هست که می‌فرمایند: کسی که وارد شد، وقتی سلام می‌کند؛ یعنی خودش را معرفی می‌کند.

در صحبت‌ها اولاً همیشه برخورد ملایمی داشته باشید. هرگز اخم و ترشرویی نداشته باشید، لاقلاً وقتی کسی بر تو وارد می‌شود، تو ترشو نباش و وقتی سخن می‌گویی در گفتارت مراعات کلمات و لفظ‌ها را بکن؛ یعنی باید به نحوی صحبت کنی که او از این کلمات تو ناراحت نشود.

می‌فرماید اگر همنشین تو اشتباهات و لغزش‌هایی دارد فراموش

کن. البته این یک دستورالعمل کلی هم هست که فرموده‌اند هرگز خوبی‌های مردم را فراموش نکن؛ بدی‌هایشان را فراموش کن و بالعکس، برای خودت بدی‌هایت را فراموش نکن و اگر خوبی به کسی کردی، فراموش کن. البته بعضی را دیدم که این کار را معکوس کردند؛ حتی خدماتی که خودشان یا پدرشان یا پدرانشان به دیگری کرده‌اند به روی او آورده‌اند و منت سرش گذاشته‌اند، نباید اینطور باشد. باید اشتباهاتی که می‌کند، لغزش‌هایی که ممکن است داشته باشد، فراموش کنی ولی کارهای خیرش را فراموش نکنی و هرگز حرف زشت به او نگویی. باید جز خیر و خوشی با او ملاقات نکنی.

البته این حقوقی که برای جلیس گفته‌اند، شایسته‌ی جلیسی و همنشینی است که شما مطابق آن شرایط که ذکر شد، انتخاب کرده باشید و الا نه اینکه خدایی نکرده اگر جلیس نامناسبی داشتید، این امور را رعایت نکنید. این است که مقدم بر رعایت این حقوق، انتخاب جلیس است.

## حق همسایه<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَأَمَّا حَقُّ جَارِكَ فَحِفْظُهُ غَائِبًا وَإِكْرَامُهُ شَاهِدًا  
وَنُصْرَتُهُ إِذَا كَانَ مَظْلُومًا وَلَا تَتَّبِعْ لَهُ عَوْرَةً فَإِنْ عَلِمْتَ عَلَيْهِ سُوءًا سَرَّتْهُ  
عَلَيْهِ فَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّهُ يَقْبَلُ نَصِيحَتَكَ فَصِيحَتَكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ وَلَا تُسَلِّمَهُ عِنْدَ  
شَدِيدِ قِتِيلٍ وَتُقْبِلُ عَثْرَتَهُ وَتَعْفِرُ ذَنْبَهُ وَتُعَاشِرُهُ مُعَاشِرَةً كَرِيمَةً وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.<sup>۲</sup>

در مورد همسایه، هم در فرمایشات پیغمبر و هم بعداً در فرمایشات ائمه توصیه‌ی فراوانی شده است. در خود آیات قرآن هم توصیه‌ی فراوانی به حسن معاشرت، مهربانی و نیکی با همسایه شده بطوری که نقل است از بعضی از صحابه که گفتند: بس که پیغمبر توصیه و سفارش راجع به همسایه فرمود، ما منتظر بودیم که کم‌کم همسایه را وارث هم قرار بدهد. به این اندازه پیغمبر توجه به همسایه داشت.

از لحاظ دستور الهی که بگذریم، از لحاظ درک و فهم یک انسان بشردوست، یک انسان فهمیده هم همینطور باید باشد. به این طریق و با این سفارشات بود که خداوند وقتی می‌خواهد امری را انجام بدهد، إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ<sup>۳</sup>، وقتی خداوند

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۸/۱۱ ه. ش.

۲. امالی صدوق، ص ۳۷۳.

۳. سوره یس، آیه ۸۲.

اراده‌ی امری کرد، می‌گوید: باش! پس هست. البته وقتی می‌فرماید: باش! خودش اسباب را فراهم می‌کند. این است که ما همیشه می‌خوانیم *يَا مُسَبِّبَ الْأَسْبَابِ*، البته نه اینکه بیکار نشسته‌ایم و توجه هم نداریم، بلکه می‌دانیم که خدایا تو خودت سبب برای هر چیزی آفریدی. خداوند می‌خواست از آن اعرابی که با هم دشمن بودند، یک جامعه‌ی منظم، منسجم و مهربان بسازد. اصلاً عرب آن روز ملت و جامعه‌ای نبود. در خود مدینه‌ی آن روز دو قبیله‌ی معتبرش اوس و خزرج با هم دشمنی داشتند. دشمن خونی بودند ولی بعد مهربان و برادر شدند. بطوری که خود قرآن بر مسلمین منت می‌گذارد و می‌گوید: *إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا*، می‌فرماید: شما بر لب پرتگاهی بودید که بیفتید به آتش، خداوند شما را نجات داد. شما با هم دشمن بودید، خداوند بین دل‌های شما الفت داد؛ بطوری که مثل برادر شدید. البته تغییرات دل و حال به امر خداست ولی خداوند در صورتی این کار را می‌کند که ما لاقل اوامر او را در هر زمینه اجرا کنیم. خداوند وقتی توصیه می‌کند به همسایه محبت و مهربانی کنید، اگر این کار را کردید، آن وقت جامعه‌تان منظم می‌شود و علی‌رغم بعضی منتقدین و دشمنان اسلام که دین اسلام را دین خشونت می‌گیرند، به عکس وقتی این دستورات

را می‌بینیم که همه جا نشان داده می‌شود خداوند جامعه‌ای مملو از مهر و محبت برای مسلمین قرار داده است.

اینکه بگویند مردم باید با هم خوب باشند - در کوچه چنین باشید یا چنان باشید - صرف این دستور، دل را عوض نمی‌کند ولی خداوند و دستوراتی که در اسلام داده شده، برای هر مطلب خود انسان‌ها را آماده می‌کند که آنطوری باشند. خداوند چگونه این کار را می‌کند که می‌فرماید: *إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا* دستوراتی می‌دهد که این دستور را رعایت کنید تا با هم مهربان باشید. فکر نکنید که اگر در جامعه‌ی اسلامی همه سعی کنند این مطلب را انجام بدهند و هر کسی نسبت به همسایه‌اش مهربان باشد، آن همسایه هم از آن طرف منزل همسایه دارد، او هم به آن همسایه مهربان می‌شود، او هم به بعدی، در نتیجه مهر و محبت و رفت و آمد بین اینها برقرار و جامعه مستحکم‌تر می‌شود. منقول است از پیغمبر که فرمود: هر کسی سه تا همسایه از او راضی باشند، خدا از او راضی است. اینها مجموعه دستورات اجتماعی است؛ یعنی دستوراتی که در اسلام داده شده، که هم برای فرد است و هم برای جامعه. تا هم فرد آرامش پیدا کند و هم جامعه مستحکم‌تر بشود.

در مورد حق همسایه می‌فرماید: این است که وقتی غایب است، تو حفظش کنی؛ اگر دیدی در منزلش آب نفوذ کرده یا سیل آمده و

دارد خراب می‌شود، همانطور که منزل خودت را درست می‌کنی، منزل او را هم درست کنی. اگر دیدی می‌خواهند او را آزار بدهند، اذیت کنند، تو در غیبتش حفظش کن و مدافعتش باش؛ در حال غیبت حفظش کن و در حال شهود؛ یعنی وقتی با او مواجهی، اکرام و محبت کن؛ وقتی که در امری مظلوم واقع می‌شود، تو نصرت و کمکش کن؛ البته تمام اینها در آیات قرآن هست. فرمایشات حضرت سجاد علیه السلام تمام مستند به آیه‌ی قرآن است. در سوره‌ی حجرات تمام این دستورات وجود دارد، می‌فرماید: **وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ**<sup>۱</sup>، اگر دو گروه طایفه‌ای از مؤمنین با هم بد بودند و قتال کردند، تو با آن که زور می‌گوید، مقابله کن. یعنی چه؟ یعنی ضعیف را حمایت کن. اما نه تا جایی که او را بزنی. می‌گوید او دشمنی با تو کرده، تجاوز کرده، وقتی از حرفش برگشت، تا برگشت و لش کن و آن وقت بین این دو برادرت صلح بینداز برای اینکه هر دو برادر تو هستند. اگر همه مردم همین دستور را در مورد همسایه اجرا کنند، جامعه منظم می‌شود.

می‌فرماید: **فَإِنْ عَلِمْتَ عَلَيْهِ سُوءاً سَرَرْتَهُ عَلَيْهِ**، اگر عیبی از او می‌شناسی، پنهان کن. یکی از صفات خداوند ستار العیوب است. البته

عبارت سَرَّتُهُ عَلَيْهِ را به این معنی هم می‌شود گرفت که عیبش را به رویش نیاور و تو خودت ستر کن؛ منتها اگر نصیحت تو را قبول می‌کند، او را در مواردی که می‌دانی نصیحت کن. هرگز او را تنها نگذار و در شاداید زندگی او را رها نکن و به فکر او هم باش و اگر نسبت به تو خطایی کرد، آن خطا را ببخش. اگر گناهی کرد، آن را ببخش و به هرجهت معاشرت، رفت و آمد دوستانه و با خوشی با او داشته باش.

این دستورات اگر انجام بشود، نظم جامعه خیلی بهتر رعایت می‌شود. البته نمی‌شود گفت حالا با این وضع فعلی، به‌قولی آپارتمان‌نشینی، همسایه کیست؟ ولی به این درجه اگر نباشد، لااقل در یک طبقه که دو تا آپارتمان هست، این یکی باید آن یکی را بشناسد ولی من خودم خیلی جاها دیده‌ام، هیچکدام از همسایه‌ها آن نامی را که من می‌خواستم، نمی‌شناختند. دوری مردم یک جامعه از یکدیگر اگر اینطور باشد، می‌شود گفت که آن جامعه، جامعه‌ی صحیحی نیست. حالا بیشترش را خودمان فکر کنیم.



حق همراه<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَأَمَّا حَقُّ الصَّاحِبِ فَإِنَّ تَحَبُّهُ بِالتَّفَضُّلِ  
وَالْإِضَافِ وَتُكْرِمُهُ كَمَا يُكْرِمُكَ وَلَا تَدْعُهُ لِيَسْبِقَ إِلَى مَكْرَمَةٍ وَإِنْ  
سَبَقَ كَافِيَتَهُ وَتَوَدَّهَ كَمَا يُوَدِّكَ وَتَزَجِرُهُ عَمَّا يَهْمُ بِهِ مِنْ مَعْصِيَةٍ وَكُنْ عَلَيْهِ  
رَحْمَةً وَلَا تَكُنْ عَلَيْهِ عَذَابًا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.<sup>۲</sup>

کلمه‌ی صاحب در فارسی معنای دیگری غیر از صاحب در عربی دارد. صاحب در عربی معنای کسی است که همراه با کسی بوده و او را همراهی می‌کند. کسی به سفری می‌رود، یکی همراه او می‌رود، این را می‌گویند صاحب یا همراه. در فارسی البته صاحب به معنای مالک و ذی‌حق استعمال می‌شود. در اینجا این معنای فارسی ملاک نیست. اهمیت هم‌صحبتی خیلی زیاد است؛ بطوری که در مثل‌ها گفته‌اند: به من بگو با که همراهی؟ با که دوستی؟ تا من بگویم تو کیستی. برای اینکه انسان تا تجانسی نداشته باشد، نمی‌تواند با کسی همراه باشد. البته بین عده‌ای از علمای اهل سنت این اشتباه پیش آمده است که همه اصحاب پیغمبر را تقریباً معصوم می‌دانند. به همه اطمینان دارند، به همه اعتماد دارند و حال آنکه تواریخ هم نوشته‌اند

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۸/۱۸ ه. ش.

۲. امالی صدوق، ص ۳۷۳.

بعضی از این صحابی در زمان خود پیغمبر بودند، نه اینکه پیغمبر طردشان کرده باشد ولی خود پیغمبر جمله‌ای فرمود که معلوم شد همراه بودن با پیغمبر به آن صحابی اثری نکرده است. آنها می‌گویند: تا صحابی، همسان پیغمبر نباشد، پیغمبر او را به صحابی بودن قبول نمی‌کند. مثلاً در قواعد فقه می‌نویسند: **لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ**، ضرر زدن و تحمّل ضرر در اسلام نیست.

این قاعده هم از اینجا ناشی شد که یکی از صحابه‌ی پیغمبر ﷺ خدمت حضرت رسول عرض کرد که من باغی یا منزلی خریدم. خریدار گفت: یک درخت خرما وسط این باغ است. فروشنده از اوّل این درخت را مستثنی کرد و گفت: این درخت مال خودم. من هم فکر کردم یک درخت ضرری ندارد، به‌خصوص درخت خرما کاری ندارد؛ ریشه‌اش در زمین است. ولی حالا وقت و بی‌وقت می‌آید در می‌زند و می‌گوید می‌خواهم بیایم از درختم خبر بگیرم. یک بار می‌گوید می‌خواهم آب بدهم، یک بار می‌آید می‌گوید می‌خواهم هرس بکنم. خانواده‌ی من هم راحت نیستند. حضرت آن فروشنده را خواستند و به او گفتند: چنین معامله‌ای کردی؟ منزلی فروختی و درخت را مستثنی کردی؟ گفت: بله. فرمودند: این درخت را به من بفروش. گفت: نمی‌فروشم؛ درختم است، دلم می‌خواهد باشد. فرمودند: این درخت را به من بده، من در عوض ده تا درخت خرمای جوان‌تر به تو می‌دهم. باز

هم گفت: نمی‌خواهم، من به همین درخت علاقه‌مندم. حضرت فرمودند: بده به من، من غیر از ده درختی که در آنجا به تو می‌دهم، یک نخلستان هم در بهشت برایت تعهد می‌کنم. باز هم او گفت: نمی‌فروشم، نمی‌خواهم. حضرت به آن خریدار فرمودند: درختش را از زمین بکن و ببر در منزل بگذار. بگو این هم درخت؛ و فرمودند: لاَ ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ؛ معلوم می‌شود که آن فروشنده فقط برای ضرر زدن به خریدار، این شرط را گذاشته بود. به این صحابی نمی‌شود اعتماد کرد. یا صحابی دیگری که مشهور است که می‌گویند دم مسجد نشسته بود (حالا دیر آمد یا نماز تمام شده بود یا هر چه) مسلمانی از راه رسید، می‌خواست برای نماز به مسجد برود. الاغش بار پیاز داشت. او گفت که من پیاز می‌فروشم ولی از صبح هیچی نفروختم. آن صحابی گفت که من اگر کاری کردم که تا نیم ساعت دیگر همه‌ی پیازهایت فروش رفت، نصفش را به من می‌دهی؟ گفت: بله. در این ضمن نماز هم تمام شده بود. جمعیت از مسجد بیرون می‌آمدند. این صحابی رفت در مسجد و گفت: من روایتی از پیغمبر شنیدم، برایتان می‌گویم (حالا ممکن است من کمی در نقلش اشتباه کنم) گفتند: بگو. گفت: از پیغمبر شنیدم هر کسی روز مثلاً چهارشنبه - همان روزی که در آنجا بودند - پیاز بخورد، خداوند یک غرفه در بهشت به او می‌دهد. مردم بیرون آمدند، دیدند پیاز دم در

است. ریختند پیازهای آن شخص را به قیمت خوبی خریدند. این هم یک صحابی است.

این است که شیعه به صرف صحابی بودن پیامبر اعتماد نمی‌کند؛ برای اینکه خیلی‌ها صحابی بودند که بعداً هم عوض شدند. خودتان هم در تاریخ دیده‌اید. این است که در اینجا این سفارش را فرمودند؛ البته این سفارش به امثال تاجر پیاز یا امثال کسی که در حَقِّش لَاضِرَّرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ، آمده است، می‌باشد ولی در کل دستورالعملی برای همه‌ی مسلمین است.

می‌فرمایند: حق همراهت - کسی که همیشه همراهت است - این است که او را با تفضّل، با کمک، بزرگواری و کرم و همچنین با انصاف مصاحبت کنی. البته تفضّل یعنی فضل کمک کردن؛ یعنی هر وقت چیزی لازم داشت، اگر تو داری در اختیارش بگذاری. این فضل است، درباره‌ی انصاف هم در پندصالح دیده‌اید؛ مرقوم فرموده‌اند که مؤمن انصاف بدهد و انصاف نخواهد. ما خیلی اوقات در فارسی می‌گوییم: انصاف نیست که این کار را می‌کنی! انصاف از این جهت در بسیاری از جاها هم‌ردیف و در مقابل عدل است. همانطوری که آن مصاحب به تو بزرگواری کرده، کرم کرده و همراهت آمده، تو هم همین بزرگواری و کرم را نسبت به او انجام بده.

وَكُنْ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَلَا تَكُنْ عَلَيْهِ عَذَابًا، کلمه‌ی «علیه» در زبانی

عربی به معنای «ضدش» است، چنانکه از حضرت علی علیه السلام نقل است: **الدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ**، یعنی دهر یا روزگار، دو روز است. یک روز به نفع توست و **يَوْمٌ عَلَيْكَ**، روز دیگر، به ضرر تو است. ما هم در فارسی می‌گوییم: بر تو و برای تو. در اینجا هم فرموده‌اند که برای او رحمت باش. اما به جای **لَهُ رَحْمَةٌ**، فرموده‌اند: **عَلَيْهِ رَحْمَةٌ**، یعنی سعی کن که هیچ زحمتی برای او فراهم نکنی یعنی آنچه بار بر او می‌خواهی بگذاری، این بار رحمت باشد و رحمت برایش فراهم کنی و برای او عذاب و ناراحتی نباشی. **وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ**، هیچ نیرویی جز به امر خدا و برای خدا نیست.

## حق شریک<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَأَمَّا حَقُّ الشَّرِيكِ فَإِنَّ غَابَ كَفَيْتَهُ وَإِنْ حَضَرَ رَعَيْتَهُ وَلَا تَحْكُمُ دُونَ حُكْمِهِ وَلَا تَعْمَلُ بِرَأْيِكَ دُونَ مُنَاطَرَتِهِ تَحْفَظُ عَلَيْهِ مَالَهُ وَلَا تَحُونُهُ فِيمَا عَزَّ أَوْ هَانَ مِنْ أَمْرِهِ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الشَّرِيكِ مِمَّا لَمْ يَخَافُوا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.<sup>۲</sup>

در فارسی مثلی هست که می‌گویند: اگر شریک خوب بود، خدا هم شریک می‌گرفت. بیشتر ضرب‌المثل‌هایی که در میان ملت‌ها متداول است، از تجربه‌ی تاریخی آنها نتیجه گرفته شده و البته صحیح است. شرایط شریک گرفتن و شراکت، خیلی مشکل است؛ ولی اگر کسی بتواند شرکت داشته باشد و با آن شریک رفتارش خوب باشد، بطوری که با هم مثل یک وجود باشند - به همین جهت با اینکه شریک یک نفر با خود او ظاهراً دو نفر هستند ولی معنأً یک وجود شده‌اند، یعنی با هم آن قدر دوست‌اند - خداوند به چنین شرکتی اجر می‌دهد.

پیغمبر فرمود دو نفر شریکی که با هم امانت و درستی داشته باشند و خیانت نکنند، مورد توجّه خداوند هستند. در قرآن دو آیه را

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۸/۲۵ ه. ش.

۲. امالی صدوق، ص ۳۳۳.

می‌توان مربوط به این مسأله‌ی شرکت دانست. یکی در آیه‌ای طولانی که راجع به حضرت داود علیه السلام است. حضرت داود هم پادشاه بود هم پیغمبر؛ البته به مناسبت اینکه هر سلطانی و هر پیغمبری هم دوستانی دارد و هم دشمنانی، برای حفظ ظاهر از شرّ دشمنان، یک وضعیت خاص امنیتی برای خودش برقرار کرده بود. حضرت وقتی کارهایش تمام می‌شد، به اتاقی می‌رفت که کسی از دشمنان دسترسی نداشت. یک مرتبه حضرت خوابیده بود، دید دو نفر آمدند. تعجب کرد و ترسید که اینها برای چه آمدند؟ گفتند: نترس، ما دو شریکیم؛ آمدیم پیش تو برای داوری بین ما. یکی از اینها گفت: من یک میش دارم و این شریک و رفیق من ۹۹ میش دارد ولی می‌خواهد که آن یک بره‌ی مرا هم بگیرد و تصاحب کند. حضرت داود بدون سؤال از دیگری خطاب به او کردند و فرمودند: چنین کاری، کار بدی است. تو که ۹۹ گوسفند داری و آن دیگری یکی دارد.

بنا به عقیده‌ی بعضی مفسرین در اینجا خطایی از حضرت داود سر زد. البته، خطا که ما می‌گوییم، العیاذبالله جسارت به مقام پیغمبر نباشد؛ چون داود از طرف سموئیل نبی - پیغمبر زمان - مأمور بود؛ یعنی شیخ او بود و بعداً مورد بازخواست آن پیغمبر قرار گرفت. به این جهت به قول مندرج در بعضی تفاسیر وقتی اینها گفتند ما دو

شریک هستیم، بین ما حکم کن، وَلَا تُشْطِطْ<sup>۱</sup>، بی عدالتی و کوتاهی نکن. ولی داود علیه السلام بدون اینکه حرف طرف مقابل را بشنود، حرف اولی را که شنید، فوری به آن طرف گفت کار بدی کردی! در صورتی که باید حرف آن طرف را هم می شنید. البته در تورات داستان دیگری می گویند که در شأن یک پیغمبر نیست؛ چون آنها داود علیه السلام را بیشتر سلطان می دانند. به دنباله ای این آیه خداوند می فرماید: وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْمُخَلَّطَاءِ لَيُنْعِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ<sup>۲</sup>، بسیاری از شریک ها خیلی به هم ظلم می کنند و این در واقع خطا است. در این آیه ی مربوط به شراکت آمده است که مطابق این دستور باید وقتی خطایی هم هست، صحبت هر دو را شنید و شرکا باید با هم خوب باشند.

آیه ی مفصل دیگری که در این باره هست، در اواخر سوره ی بقره آمده است. می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ<sup>۳</sup>، ای مؤمنین اگر تعهداتی، قراردادی برای مدتی دارید، حتماً بنویسید؛ که در شرح دعاها آمده اگر کسی در امری دستور خدا را اجرا نکرد و بعد در آنجا دچار مشکل شد، در این صورت دعایش را خدا قبول نمی کند؛ یعنی در واقع می فرماید که امر مرا اطاعت نکردی، حالا از من چه می خواهی؟ همین آیه را مثال می زنند و می گویند اگر

۱. سوره ص، آیه ۲۹.

۲. سوره ص، آیه ۲۴.

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۲.



شرکایی، دو نفر یا چند نفر، قراردادی را ننویسند و بعد در این قرارداد دچار گرفتاری بشوند، خدا دعایشان را قبول نمی‌کند.

این است که راجع به شرکت توجّه خاصی شده است و اما چرا برای خیلی مسائل اجتماعی دیگر در رساله‌ی حقوق مطلبی ذکر نشده است ولی در مورد شرکت گفته‌اند؟ چون شرکت در واقع تمرین اتّحاد و اتّفاق است. شرکت چه بین دو نفر باشد یا بین چند نفر، تمرینی است مثل مانور که نظامیان انجام می‌دهند؛ تمرینی است برای اینکه مؤمنین به هم نزدیک باشند و به وحدت نزدیک بشوند. در همه‌ی این گونه دستورات پیداست که خداوند به وحدت مؤمنین خیلی علاقه‌مند است.

اما حقّ شریک این است که هر شریکی باید حقّ شریکش را رعایت کند. می‌فرماید اگر غایب باشد، تو خودت برایش کفایت کنی؛ یعنی برای او کافی باشی. و اگر حاضر است، رعایت حالش را بکنی. در محاسبات مالی که می‌کنی، خیلی جاها گذشت کن و توجّه به این مسأله داشته باش و وقتی حکمی می‌کند و برای شرکت در کاری دستوری می‌دهد، تو دستوری ضدّ او نده و اگر خودت نظری داری، آن نظر را بدون مشاهده و اطلاع او، انجام نده و مالش را اگر چه مال کوچکی باشد، حفظ کن و نه تنها مال، بلکه در هر امری، اگر چه امر کوچکی بود، حقّش را حفظ کن و خیانت در آن نکن که خداوند فرموده است: فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الشَّرِيعِينَ، دست خدا بالای

دو شریکی است که به هم خیانت نکنند و نسبت به هم امین باشند. در مقابل آن زحماتی که شراکت دارد، این اجر را هم دارد. از لحاظ ظاهری هم که می‌بینید، حُسنش این است که وقتی شریک باشند، تقسیم کار می‌کنند و هر کدام یک قسمت از کار را می‌گیرند.

## حق مال<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَأَمَّا حَقُّ مَالِكَ فَإِنَّ لَاتَأْخُذَهُ إِلَّا مِنْ حِلِّهِ  
وَلَا تُنْفِقُهُ إِلَّا فِي وَجْهِهِ وَلَا تُؤْتَرُ عَلَى نَفْسِكَ مَنْ لَا يَحْمَدُكَ فَأَعْمَلْ فِيهِ  
بِطَاعَةِ رَبِّكَ وَلَا تَجَلَّ بِهٖ فِتْبَوَاءَ بِالْحَسْرَةِ وَالنَّدَامَةِ مَعَ التَّبَعَةِ وَلَا قُوَّةَ  
إِلَّا بِاللَّهِ.<sup>۲</sup>

البته حق مال که فرموده‌اند، در واقع انعکاس وظیفه‌ای است که صاحب مال دارد و این را به عنوان حق مال گفته‌اند؛ برای اینکه تمام موجوداتی که خداوند خلق کرده - از جانداران و بی‌جان‌ها - باید برایشان نحوه‌ای احترام قائل شد. احترام مال به این است؛ یعنی مالی که داری بر تو چه حقی دارد؟ ظاهراً می‌شود گفت که مال، مال من است؛ هر چه هست، خوب یا بد، مال من است! ولی باطناً و در حقیقت اینطور نیست. اولاً خداوند آنچه آفریده، برایش وظیفه و روشی تعیین کرده ولو اینکه کسی به صورت ظاهر جلوی ما را نگیرد و قانونی و پلیسی نباشد، ولی خودمان باید رعایت وظیفه‌ی مال را بکنیم. فرموده‌اند: باید سعی کنی مال را از راهی به دست آوری که حلال است و در راهی خرج کنی که وجه‌الله است. جز در وجه خداوند، جز رو به

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۹/۲ ه. ش.

۲. /امالی صدوق، ص ۳۷۳.

خداوند خرج نکنی.

این قاعده که فرموده‌اند در تمام قواعد حقوقی رعایت شده است. قواعدی که حقوق اسلام مقرر کرده و بطور کلی وظیفه‌ی مال که چه وضعیتی دارد، غیر از سیستم‌های حقوقی دیگر است. به این معنی که در اسلام، جنبه‌ی معنوی یا اخلاقی که در هر امری هست، مورد نظر قرار گرفته است. حتی دقت کنیم در وجوهات مالی؛ یعنی زکات، خمس، فطریه و اینها، مصرفش طبق قواعدی است که باید در جامعه رعایت بشود و در واقع حق خداوند و حق جامعه است.

این روش در تمام نظام‌های دنیای امروز مورد توجه است؛ به این معنی که مالیات‌هایی که مقرر می‌کنند، هدف دارد. مثلاً کشوری که می‌خواهد زراعت گندم در آن بیشتر باشد و پیشرفت کند، اولاً به زراعت بطور کلی توجه می‌کند و بعد هم به این موضوع. لذا در مالیاتی که می‌خواهد مقرر کند، می‌گوید از این محصول زراعی که به دست می‌آورید، من مالیات نمی‌گیرم یا کم می‌گیرم و از این گندم باز کمتر از آنها. برای اینکه در ازدیاد کاشت آن، همینطور در مورد خرج کردن آن تشویق بشوند.

درست است که خداوند فرموده است انفاق کنید ولی نفرموده است که به دور بریزید. برای خود انفاق هم هدف‌هایی قائل شده است. اول انفاق را در مورد بستگان، به عنوان صله‌ی رحم تشویق کرده

است؛ برای اینکه آن انس و محبتی که در جامعه باید باشد، زیاده‌تر شود، این هدف آن است. یا از آن طرف مثلاً در مورد اموال سفیه - سفیه به معنی مجنون نیست، سفیه بین آدم عادی و بین مجنون است، سفیه کسی است که خودش نمی‌تواند اموالش را اداره کند و کسی باید از طرف او اداره کند که قیم تعیین می‌شود - در قرآن دستور داده است: وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا، می‌فرماید: اموالتان را به دست سفیه ندهید، این اموالی است که خداوند برای قیام، محکم بودن و پاسداری جامعه قرار داده است. در اینجا حتی می‌گوید حق مالکیت باید به نحوی اجرا بشود که آن هدف را تأمین کند.

می‌فرمایند که اگر هر گاه خودت نیازمند بودی، نیاز خودت را برآور. در اینجا به روحیه‌ی بشری این گونه توجه کرده‌اند که معمولاً هر موجودی، نه تنها بشر، حفظ خودش در درجه‌ی اول اهمیت است. این است که به این منظور، برای اینکه از این راه گول نخورد و انفاق را فراموش کند، فرموده‌اند: اول شرایط ضروری زندگی خودت را فراهم کن. البته این قاعده‌ی عمومی و کلی است ولی کسانی هم بوده‌اند که همه‌ی اموالشان را انفاق می‌کنند. در تاریخ اسلام، سیره‌ی علی علیه السلام که باید نمونه‌ی ما باشد، مشخص است. ایشان به اندازه‌ی خودش مال

داشت، فرزندانش هم همینطور بودند، ولی حضرت هر چه داشت، انفاق و وقف می‌کرد، نخلستان‌هایی ایجاد کرد و همه‌ی آنها را وقف کرد.

در ادامه حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید: در مال خود، بخل نورز. مال باید برای این باشد که به صاحب مال یا به بشریت استفاده برساند؛ چه به صورت انفاق، چه به صورت‌های دیگر؛ مثلاً جاده‌سازی برای مردم، یا مثلاً در قدیم که بین راه برای تشنگان حوض آب می‌ساختند. باید مال را راکد نگذاریم. این داستان بارها گفته شده که از شبلی کسی پرسید: زکات چهل دینار چقدر است؟ چون زکات به معنی پاک کردن است. شبلی فرمود: اگر از فقیه می‌پرسید، زکاتش یک دینار است، ولی اگر از من می‌پرسید، از عارفی می‌پرسید، زکاتش ۴۱ دینار است. آن یک دینار را باید بدهی، بعد هم ۴۰ دینار دیگر خرج کنی، خرج صحیح؛ یعنی انفاق کنی. برای اینکه چرا این مال را راکد نگهداشتی!

نباید بخل بکند ولی از آن طرف، مقابل بخل، اسراف و تبذیر است. اسراف کردن یعنی در جایی که اصل مصرف آن صحیح است و اجازه هم داده شده، در آنجا بیش از آنچه لازم است، خرج کنی؛ یعنی مثلاً در مورد غذا، غذا درست کنی ولی آنقدر زیاد که زائدش را باید دور بریزی، این اسراف است. فرق تبذیر با اسراف این است که تبذیر یعنی مالی که داری در راهش خرج نکنی، در یک راه نادرستی مصرف کنی.

مجموعه‌ی اینها در واقع، وظایف هر مؤمن است. یعنی من

وظیفه دارم، این کار را بکنم، اینکه من وظیفه دارم، ظاهراً به کسی ارتباط ندارد، ولی همانطوری که در اوّل مسأله‌ی حقوق بحث شد، هر حقّی برای طرف ایجاد وظیفه می‌کند. وظیفه‌ای است که صاحب حق می‌تواند او را موظف کند. وظایفی هست که کسی نمی‌تواند آدم را موظف کند ولی خودش باید انجام بدهد؛ اگر هم انجام نداد، کسی نیست که بگوید بالای چشمت ابروست! ولی اگر کسی حق داشت، طرف که وظیفه دارد، ناچار است که بکند؛ که اگر نکند، آن صاحب حق می‌تواند از او بازخواست کند.

در اینجا در واقع بطور ضمنی مسائل دیگری را هم فرموده‌اند. به این معنی که به جای اینکه بگویند وظیفه‌ی تو این است که اموالت را اینطوری به دست بیاوری و اینطوری خرج کنی، فرمودند که حقّ مال تو این است؛ یعنی اگر اینطوری نکنی، یک صاحب حقّی هست که تو را وادار می‌کند. وادار کردنش هم عملاً اینطور است که ما می‌گوییم برکت ندارد. برکت که می‌گویند، چرتکه‌ای نیست که با چرتکه حساب کنند. اسراف و تبذیر و اینکه مال را از راه حلال بدست نیاورد، اینها موجب می‌شود که مال از دستش برود. به این طریق مال هم حقّش را می‌گیرد.

ان شاء الله خداوند به ما توفیق بدهد که هم مال در اختیار ما قرار بگیرد و هم اینکه به ما توفیق بدهد، که در راه خودش خرج کنیم.

## فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اوّل	گفتارهای عرفانی (قسمت اوّل)	۱۰۰۰
دوّم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوّم)	۱۰۰۰
سوّم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوّم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اوّل)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اوّل ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوّم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوّم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اوّل)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اوّل)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوّم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰
بیست و دوّم	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اوّل)	۲۰۰



۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	بیست و سوم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	بیست و چهارم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی ام
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	سی و دوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	سی و سوم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	-
۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوم)	سی و ششم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت دوم)	سی و هفتم
۲۰۰	مجموعه دستورالعملها و بیانیها (قسمت اول)	سی و هشتم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	سی و نهم

\*\*\*

با توجه به آنکه تهیه‌ی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا مؤسسه‌ی خیریه و یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس بگیرید.

\*\*\*

بدینوسیله از همه افرادی که در تکثیر این جزوه توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.